را ذلیل و زبون دارد بیگانه از ما و اهلِ بیت است.

مکتوب
رسول خدای به سوی معاذ بن جبل
در تعزیت فرزند او

مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ إِلیٰ مَعاذِ بْنِ جَبَلٍ: سَلامٌ عَلَیْکَ، فَإِنّي أَحْمَدُ اللهَ إِلَیْکَ الَّذي لاٰ إِلٰهَ إِلَّاٰ هُوَ.

أَمّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَني جَزَعُکَ عَلیٰ وَلَدِکَ لِلَّذي قَضَی اللهُ عَلَیْهِ، وَ إِنَّما کانَ ابْنُکَ مِنْ مَواهِبِ اللهِ السَّنِیَّةِ، و عَواریهِ الْمُسْتَوْعَبَةِ عِنْدَکَ، فَمَتَّعَکَ اللهُ بِهِ إِلیٰ أَجَلٍ، و قَبَضَهُ لِوَقْتٍ مَعْلُومٍ، فَإِنّا لِلّٰهِ و إِنّا إِلَیْهِ راجِعُون لاٰ یُحْبِطَنَّ جَزَعُکَ أَجْرَکَ، فَلَوْ قَدْ قَدِمْتَ عَلیٰ ثَوابِ مُصیبَتِکَ لَعَلِمْتَ أَنَّ الْمُصیبَةَ قَدْ قَصُرَتْ، لِعَظیمِ ما أَعَدَّ اللهُ عَلَیْها مِنَ الثَّوابِ لِأَهْلِ التَّسْلیمِ وَ الصَّبْرِ، وَ أَعْلَمْ أَنَّ الْجَزَعَ لاٰ یَرُدُّ مَیِّتاً و لاٰ یَدْفَعُ قَدَراً، فَأَحْسِنِ الْعَزاءَ و تَنَجَّزِ الْمَوْعُودَ فَلاٰ یَذْهَبَنَّ أَسَفُکَ عَلیٰ ما لاٰزِمٌ لَکَ و لِجَمیعِ الْخَلْقِ نازِلٌ بِقَدَرِهِ. وَالسَّلامُ عَلَیْکَ و رَحْمَةُ اللهِ و بَرَکاتُهُ.

این نامه‌ای است از محمّد پیغمبر خدا به سوی مَعاذ بن جَبَل: سلام بر تو باد ای معاذ، همانا من سپاس می‌گزارم خدای را که جز او خداوندی نیست.

اما بعد، آگهی رسید مرا از جزع و زاری تو بر فرزندت که خداوند بر او حکم راند، همانا فرزند تو از مواهب خدای بود که به نزد تو به عاریت گذاشت، و تو را بدان ممتّع داشت تا به هنگام و مأخوذ داشت به هنگام، چه ما را بازگشت به سوی خداوند است. با خویش باش که جزع اجر تو را در این مصیبت پست نکند و دریابی آن ثواب و اَجری که خداوند از برای این مصیبت از بهر تو مقرّر داشته، آگاه باش که جزع هیچ مرده را زنده نکند، و هیچ قضائی را دیگرگون نسازد، پس صابر و شاکر باش و ثوابی که از برای مصاب نهاده‌اند دریاب، و این اسف و

جزع آنچه از بهر تو مقدّر است دفع ندهد و هر بـنده‌ای را تـقدیری است که به تدبیر دیگرگون نگردد، سلام و رحمت خدای بر تو باد.

[وصایای رسول خدا]

و قالَ: مِن اَشْراطِ السّاعَةِ کَثرةُ القُرّاءِ، و قِلَّةُ الفُقهاءِ، و کَثَرةُ الاُمراءِ و قِلَّةُ الاُمناءِ، و کَثرةُ المَطِرَ، و قِلَّة النَّباتِ. [فرمود]: از علامات و مقدمات قیامت آن است که: قاریان قرآن فراوان شوند، لکن عالم نباشند و احکام آن را نبندند و فـرمانگزاران فـراوان گردند، لکن امانت و دیانت در ایشان نباشد، و باران فراوان ببارد لکن روئـیدنیها ناقص و اندک باشد.

و قال: اَبلِغُونی حاجَةَ مَن لا یَسْتَطیعُ اِبلاغی حاجَتَهُ، فانَّهُ مَن اَبلَغَ سُلطاناً حاجَةَ مَن لا یَستَطیعُ اِبلاغَها ثَبَّتَ اللهُ قَدَمَیْهِ عَلَی الصِّراط یَومَ القِیمَةِ. می‌فرماید: مرا آگهی دهید از حاجت آن کس که دست ابلاغ به سوی من ندارد، همانا هر که حاجت کسی را که خود توانا نیست به حضرت سلطان رساند، خـداونـد قـدم او را در قـیامت مستقیم بدارد.

و قال: غَریبَتانِ: کَلِمَةِ حَکَمٍ مِن سَفیهٍ فَاقبِلُوها، و کَلِمَةُ سَیِّئَةٍ مِن حَکیمٍ فَاغْفِرُوها. [می‌فرماید]: دو گونه سخن غریب می‌آید: نخست کلمه حکمت که سفیهی گوید بپذیرید آن را، و دیگر کلمه سیّئه که از حکیمی سر زند پس درگذرید آن را.

و قال: لِلْکَسلانِ ثَلاثُ عَلاماتٍ: یَتَوانی حَتّی یُفَرِّطَ. وَ یُفَرِّط حَتّی یُضیعُ و یُضیعُ حَتّی یأثَمَ. [فرمود]: از برای مردم کسل سه علامت است: کار به توانی[1] کنند چندان که در عمل تقصیر کنند. و تقصیر در عمل کنند، چندان که تضییع کنند، و تضییع عمل کنند، چندان که گناهکار شوند.

و قالَ: مَنْ لَمْ یَسْتَحْیِ مِنَ الْحَلالِ نَفَعَ نَفْسَهُ، و خَفَّتْ مَؤُنَتُهُ، و نَفیٰ عَنْهُ الْکِبْرَ. و مَنْ رَضِیَ مِنَ اللهِ بِالْیَسیرِ مِنَ الرِّزْقِ رَضِیَ مِنْهُ بِالْقَلیلِ مِنَ الْعَمَلِ. و مَنْ رَغِبَ فی الدُّنْیا فَطالَ فیها أَمَلُهُ أَعْمَی اللهُ قَلْبَهُ عَلیٰ قَدْرِ رَغْبَتِهِ فیها، و مَنْ زَهِدَ فیها فَقَصُرَ فیها أَمَلُهُ،

---

۱. توانی: سستی و تنبلی.

أَعْطاهُ اللهُ عِلْماً بِغَيْرِ تَعَلُّم، و هُدىً بِغَيرِ هدايَة، و أَذْهَبَ عَنْهُ الْعَماءَ و جَعَلَهُ بَصيراً. أَلا إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدي أَقْوامٌ لا يَسْتَقيمُ لَهُمُ الْمُلْكُ إِلّا بِالْقَتْلِ وَ التَّجَبّر، و لا يَسْتَقيمُ لَهُمُ الْغِناءُ إِلّا بِالْبُخْلِ، و لا تَسْتَقيمُ لَهُمُ الْمَحَبَّةُ في النّاسِ إِلّا بِاتِّباعِ الْهَوىٰ، وَ الْيَسيرِ في الدِّينِ أَلا فَمَنْ أَدْرَكَ ذٰلِكَ فَصَبَرَ عَلَى الْفَقْرِ و هُوَ يَقْدِرُ عَلى الْغِنَاءِ و صَبَرَ عَلَى الذُّلِّ و هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْعِزِّ، و صَبَرَ عَلَى الْبَغْضاءِ في النّاسِ و هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْمَحَبَّةِ، لا يُرِيدُ بِذٰلِكَ إِلّا وَجْهَ اللهِ وَ الدّارَ الْآخِرَةَ، أَعْطاهُ اللهُ ثَوابَ خَمسينَ صِدِّيقاً.

[می‌فرماید]: آن کس که از کسبهای پست حیا نکند در طلب رزق حلال سود بخشد نفس خود و سهل کند معیشت خود را، و کبر و تنمّر را از خویشتن برگیرد، و کسی که از خدای به رزق اندک رضا دهد خداوند از وی به کردار اندک راضی شود، و کسی که آرزوی خویش را در رغبت دنیا فراوان کند خداوند به اندازهٔ رغبت او بصیرت او را نابود کند، و کسی که آرزوی خویش را از رغبت دنیا بازگیرد خداوند او را بی‌زحمت تعلّم علم کند، و بی دلیل هدایت فرماید و غشاوهٔ بصیرت او را برگیرد. همانا زود باشد که بعد از من جماعتی ظاهر شوند که کار ملک را به قتل راست کنند، و غنا را به دست بخل فراز آرند، و محبت خویش را به متابعت هواجس[1] نفسانی و مخالفت احکام دین در دلها جای دهند، پس آن کس که این روز دیدار کند و با توانائی ادراک غنا در فقر صبر فرماید. و با توانستن ادراکِ عزّت صابرِ در ذلّت باشد، و با قدرت آنکه بیرون شریعت محبت خود را در دلها جای دهد با خصومتِ ناس دمساز گردد، و این همه در راه خدای و فلاح آن سرای کند، خداوند او را ثواب پنجاه تن از صدّیقین دهد.

و قال: إِيّاكُم و تَخَشُّعُ النِّفاقِ، و هُوَ اَنْ يُرى الجَسَدُ خاشِعاً و القَلبُ لَيس بِخاشِعٍ: بپرهیزید از نفاق که به صورت، چاپلوس و خاشع باشید، و دل را دیگرگون بدارید.

و قال: المُحسِنُ المذمُومُ المَرحُومُ: نیکوکاری که مردمش نکوهش کنند مظلوم است، و در خور رحمت باشد.

و قال: اَقبِلُوا الكَرامَةَ، و اَفضَلُ الكَرامَةِ الطَّيبُ، اَخَفَّهُ مَحمِلاً و اَطْيَبُهُ ريحاً. می‌فرماید استعمال طیب را از دست مگذارید که حملی سبکبار و عطری گران سنگ است.

---

۱. هواجس: آنچه به خاطر انسان خطور کند.

و قال: اِنّما تَکُونُ الصَّنیعَةُ اِلی ذی دَینٍ اَوْ ذی حَسَب، و جِهادُ الضُّعفاءِ الحَجُّ و جِهادُ المَرأةِ حُسنُ التَّبَعّل لِزَوجِها و التَّوَدُّدُ نِصف الدّینِ. و ما عالَ اَمَرءٌ قَطُّ عَلی اقتِصادٍ و اسْتِزادَةُ الرِّزقِ بِالصَّدَقَة، اَبَی اللهُ اِن یَجعَلَ اَرزاقَ عِبادِهِ المؤُمِنینَ مِن حَیثُ یَحسِبُونَ. [فرمود]: همانا احسان سزاوار مردم مدیون و کسی است که با مَناعت[1] و بی‌بضاعت باشد، و جهاد مردمی که نیروی مبارزت ندارند زیارت مکّه است. و جهاد زنان، فرمانبرداری شوهران است. و حسن معاشرت و مهربانی با برادران دینی نصف دین است. و مردی که کار به عدل و اقتصاد کند هرگز فقیر نشود، و زیادتی رزق مربوط به انفاق و صدقه است، همانا خداوند ابا دارد از اینکه رزق بندگان را از جائي برساند که خود گمان دارند.

و قالَ: لا یَبْلَغُ عَبدٌ اَن یَکُون مِنَ المتَّقینَ، حَتّی یَدَعَ مالا بَاسَ بِه حَذَراً لِما بِه البَاسُ: می‌فرماید: هیچ بنده‌ای مقام متّقین را در نمی‌یابد تا از مکروهاتی که به آن عذابی مقرّر نیست دست باز گیرد، تا مبادا به ارتکاب مکروهات و محرمات افتد.

من جوامع وصایای رسول الله ﷺ

قالَ رَسُولُ اللهِ: أَعْبَدُ النّاسِ مَنْ أَقامَ الْفَرائِضَ، و أَسْخَی النّاسِ مَنْ أَدّیٰ زَکوٰةَ مالِه، و أَزْهَدُ النّاسِ مَنِ اجْتَنَبَ الْحَرامَ، و أَتْقَی النّاسِ مَنْ قالَ الْحَقَّ فیما لَهُ و عَلَیْهِ، و أَعْدَلُ النّاسِ مَنْ رَضِیَ لِلنّاسِ ما یَرْضیٰ لِنَفْسِه، و کَرِهَ لَهُمْ ما کَرِهَ لِنَفْسِه، و أَکْیَسُ النّاسِ مَنْ کانَ أَشَدَّ ذِکْراً لِلمَوْتِ، و أَغْبَطُ النّاسِ مَنْ کانَ تَحْتَ التُّرابِ قَدْ أَمِنَ الْعِقابَ، و یَرْجُوا لَثَّوابَ، و أَغْفَلُ النّاسِ مَنْ لَمْ یَتَّعِظْ بِتَغَیُّرِ الدُّنْیا مِنْ حالٍ إِلیٰ حالٍ.

رسول خدا می‌فرماید: عابدترین مردم آن کس است که واجبات شرعیه را ممضی بدارد، و سخی‌ترین مردم کسی است که زکوة مال خویش را ادا فرماید، و زاهدترین مردم کسی است که از محرمات شرعیه کناره گیرد، و پرهیزکارترین مردم کسی است که خواه بر سود خود و خواه بر زیان خود سخن به حق کند، و عادل‌ترین مردم کسی است که رضا دهد از برای مردم آنچه را از بهر خود رضا دهد، و مکروه

---

۱. مَناعت: کنایة از عزّت نفس است.

شمارد از برای مردم آنچه را از بهر خود مکروه شمارد، و عاقل‌ترین مردم کسی است که بیشتر یاد مرگ کند، و غبطه بر آن کس بیشتر باید برد که از پس مرگ ایمن از عقاب و کامیاب از ثواب آید، و غافلترین مردم کسی است که به تغیرات دنیا پند نگیرد.

و أَعْظَمُ النّاسِ في الدُّنْيا خَطَراً مَنْ لَمْ يَجْعَلْ لِلدُّنْيا عِنْدَهُ خَطَراً، وَ أَعْلَمُ النّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النّاسِ إِلىٰ عِلْمِهِ، و أَشْجَعُ النّاسِ مَنْ غَلَبَ هَواهُ، و اَكْثَرُ النّاسِ قيمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْماً، و أَقَلُّ النّاسِ قيمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْماً، و أَقَلُّ النّاسِ لَذَّةً الْحَسُودُ، و أَقَلُّ النّاسِ راحَةً الْبَخيلِ، و أَبْخَلُ النّاسِ مَنْ بَخِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللهُ عَزَّ و جَلَّ عَلَيْهِ، و أَوْلَى النّاسِ بِالْحَقِّ أَعْلَمُهُمْ بِهِ، و أَقَلُّ النّاسِ حُرْمَةً الْفاسِقُ، و أَقَلُّ النّاسِ وَفاءً الْمُلُوكُ، و أَقَلُّ النّاسِ صَديقاً الْمَلِكُ، و أَفْقَرُ النّاسِ الطّامِعُ، و أَغْنَى النّاسِ مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلحِرْصِ اَسيراً.

و نیز می‌فرماید: بزرگترین مردم از روی مکانت و منزلت کسی است که دنیا را منزلت و مکانت نگذارد، و عالم‌ترین مردم کسی است که از مردم علوم ایشان را فرا گیرد، و شجاع‌ترین مردم کسی است که بر نفس خویش غالب شود، و با بهاترین مردم کسی است که عالمتر باشد، و بی‌بهاترکسی است که علمش کمتر باشد، و بی‌بهره‌تر از لذّات دنیا کسی است که حسود باشد، و بی‌بهره‌تر از راحت کسی است[1] که بخیل باشد، و بخیل‌ترکسی است که در ادای احکام خداوند بخل کند، و اولی به حقّ در میان مردم کسی است که داناتر به حقّ باشد، و کمترکس از در حرمت در میان مردم فاسق است، و بی‌وفاتر از همهٔ مردم سلاطین‌اند، و آن را که کمتر از همه مردم صدیق باشد سلطان است، و فقیرتر از همه مردم مرد طماع است، و غنی‌ترکسی است که اسیر حرص نیست.

و أَفْضَلُ النّاسِ إِيماناً أَحْسَنُهُمْ خُلْقاً، و أَكْرَمُ النّاسِ أَتْقاهُمْ، وَ أَعْظَمُ النّاسِ قَدْراً مَنْ تَرَكَ ما لا يَعْنيهِ، و أَوْرَعُ النّاسِ مَنْ تَرَكَ الْمِراءَ، و إِنْ كانَ مُحِقّاً، و اَقَلُّ النّاسِ مُرُوَّةً مَنْ كانَ كاذِباً، و أَشْقَى النّاسِ الْمُلُوكُ و أَمْقَتُ النّاسِ الْمُتَكَبِّرُ، و أَشَدُّ النّاسِ اجْتِهاداً مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ، وَ أَحْلَمُ النّاسِ مَنْ فَرَّ مِنْ جُهّالِ النّاسِ، و أَسْعَدُ النّاسِ مَنْ خالَطَ كِرامَ النّاسِ، و أَعْقَلُ النّاسِ أَشَدُّهُمْ مُداراةً لِلنّاسِ، و أَوْلَى النّاسِ بِالتُّهْمَةِ مَنْ جالَسَ أَهْلَ التُّهْمَةِ، و أَعْتَى النّاسِ مَنْ قَتَلَ غَيرَ قاتِلِهِ، أَوْ ضَرَبَ غَيْرَ ضارِبِهِ، و أَوْلَى النّاسِ بِالْعَفْوِ

---

۱. یعنی کسی که کمتر از دیگران از نعمت راحتی برخوردار است.

أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ، و أَحَقُّ النّاسِ بِالذَّنْبِ السَّفيهُ الْمُغْتابُ، و أَذَلُّ النّاسِ مَنْ أَهانَ النّاسَ، و أَحْزَمُ النّاسِ أَكْظَمُهُمْ لِلغَيْظِ، و أَصْلَحُ النّاسِ أَصْلَحُهُمْ لِلنّاسِ، و خَيْرُ النّاسِ مَنِ انْتَفَعَ بِه النّاسُ.

ایمان آن کس استوارتر است که خلقش نیکوتر است، و بزرگوارتر آن کس است که پرهیزکارتر است، و عالی‌قدرتر آن کس است که آنچه در دین سود نکند ترک گوید، و پرهیزکارتر آن کس است که اگر چه به حق باشد از در لجاج بیرون نشود. و ناکس‌ترین مردم در مروّت آن است که دروغ‌زن باشد، و شقی‌ترین مردم سلاطین جورند، و مبغوض‌ترین مردم متکبّرانند، و نیرومندتر در اجتهاد دین آن است که ترک گناه گوید، و عاقل‌تر کسی است که از جهال بگریزد، و سعادتمند کسی است که با بزرگان دین مخالطت کند، و داناتر کسی است که با مردم در رفق و مدارا بیشتر کوشد، و سزاوارتر به تهمت کسی است که با اهل تهمت مجالست کند، و گردنکش‌تر از مردم کسی است که غیر قاتلش را بکشد یا غیر ضاربش را بزند، و سزاوارتر به عفو کسی است که بر عقوبت قادرتر باشد، و سزاوارتر به گناه دیوانه‌ای است که ارتکاب به غیبت مردم کند، و ذلیل‌ترین مردم در معنی کسی است که بیهوده مردم را زبان برساند، و دوراندیش‌تر از مردم کسی است که خشم خویش را در هم شکند، و صالح‌تر کسی است که اصلاح کار مردم کند، و بهترین مردم کسی است که مردم از وجود او منفعت برند.

و قالَ: مَنْ اَحْسَنَ فيما بَقِيَ مِن عُمْرِه، لَم يؤاخَذ بِما مَضى مِن ذَنْبه، و مَن اَساءَ فيما بَقِيَ مِن عُمْرِه اُخِذَ بِالاَوَّلِ و الاخِرِ: کسی که خاتمه عمرش را به قانون شرع در گذراند بدان گناه که از پیش گذاشته مأخوذ نگردد، و کسی که خاتمه کارش را نیز به معصیت گذارد گرفتار مبتدا[1] و منتهی گردد.

و قالَ: تَقَبَّلُو اِلى بِستٍّ اَتَقَبَّلُ لَكُم بِالجَنَّة: اِذا حَدَّثتُم فَلا تَكذِبُوا، و اِذا وَعَدْتُم فَلا تُخلِفُوا، و اِذا ائتُمِنْتُم فَلا تَخُونُوا، و غُضُّوا اَبْصارَكُم و احفَظُوا فُرُوجَكُم و كُفُّوا اَيْديكُم و اَلسَنَتِكُم. می‌فرماید: شش چیز از من بپذیرید تا بپذیرم از برای شما بهشت را: دروغ مگوئید، و خلف وعده نکنید، و در امانت خیانت روا مدارید، و چشم از ناشایست فرو بندید، و از طریق عفاف بیرون مشوید، و دست و زبان را از زیان مردم

---

۱. یعنی گرفتار اعمال گذشته و آینده‌اش خواهد بود.

باز دارید.

و قالَ: مَنْ اَطعَمَ مُؤْمِناً لُقمَةً اَطْعَمَهُ اللهُ مِن ثِمارِ الجَنَّةِ، و مَنْ سَقاهُ شَربَةً مِن ماءٍ سَقاهُ اللهُ مِنَ الرَّحیقِ المختُومِ، و مَن کَساهُ ثَوباً کَساهُ الله مِنَ اِلاسْتَبرَقِ وَ الحَریرِ، وَ صَلّی اللهُ عَلَیه وَ الْمَلائِکَةُ مابَقِیَ فی ذلِکَ الثَّوبِ سِلکٌ: کسی که مؤمنی را به لقمه‌ای طعام دهد، خداوندش از میوه‌های بهشت پاداش فرماید، و کسی که مؤمنی را شربتی آب دهد، خداوندش از شراب بهشت سیراب کند، و آن کسی که مؤمنی را جامه بخشد، خداوندش به دیباج جنّت بپوشاند. و مادام که تاری از آن جامه به جای است خداوند و فریشتگان از بهر او صلوات فرستند.

و قال: کُن فی الدُّنیا کاَنَّکَ غَریبٌ اَو کاَنَّکَ عابِرُ سَبیلٍ وعُدَّ نَفسَکَ فی اَصحابِ القُبُورِ. می‌فرماید: در دنیا خود را غریبی می‌دان یا گذارنده‌ای می‌انگار، و خود را در شمار مردگان می‌پندار.

و قالَ: مَن کَثُرَ هَمُّهُ سَقُم بَدنُهِ، و مَن ساءَ خُلقُهُ عُذِّبَ نفسُهُ، و مَن لا حَی الرِّجالَ سَقَطَت مُرُوَّتُه، و ذَهَبَت کِرامَتُهُ. ثُمَّ قالَ: لَمْ یَزَل جِبرَئیلُ یَنْهانی عَن مُلاحاةِ الرِّجالِ، کَما یَنْهانی عَن شُربِ الخَمرِ و عِبادَةِ الْاَوْثانِ. فرمود: کسی که در کار دنیا اندوهش فراوان شد رنجور گشت، و کسی که خلقش زشت شد خویش را در عذاب افکند، و کسی که مردم را به بد شمردن گرفت و شتم کرد مروّت و کرامت از او برفت. آنگاه فرمود: جبرئیل مرا پیوسته از نهی شتم با رجال آگهی داد بدان سان که از نهی شرب و خمر و عبادت اصنام و اوثان[1] آگهی آورد.

و قال: اَلا اُنَبِّئُکُم بِشَرِ الناسِ؟ قالُوا: بَلی یا رَسُول اللهِ. قال: مَن اَبغَضَ النّاس و اَبْغَضَهُ النّاسُ. ثُمّ قالَ: اَلا اُنَبِّئُکُم بِشَرٍّ مِن هذا؟ قالُوا: بَلی یا رَسُول الله قالَ: اَلَّذی لا یُقیلُ عَثرةً و لا یُقبَلُ مَعذِرَةً و لا یَغْفِر ذَنباً. ثُمَّ قالَ: اَلا اُنَبِّئُکُم بِشَرٍّ مِن هذا؟ قالُوا: بَلی یا رَسُول الله. قال: مَن لا یُؤْمَنُ شَرُّهُ و لا یُرجی خَیرُهُ.

فرمود: آگهی می‌دهم شما را به بدترین مردم؟ عرض کردند: بفرما. فرمود: آن کس که دشمن دارد مردم را و مردم نیز دشمن دارند او را. آنگاه فرمود: شما را به بدتر از این آگهی دهم. عرض کردند: بفرما. فرمود: آن کس که از خطای مردم در نگذرد و عذر کس نپذیرد، و گناه کس معفو ندارد. و نیز فرمود: شما را به بدتر از این

---

۱. اصنام و اوثان: هر دو به معنی: بت‌ها.

کس آگهی دهم. عرض کردند: یا رسول الله بفرما. فرمود: آن کس که مردم از شرّش ایمن نباشند و به خیرش امیدوار نگردند.

و قالِ: اَلْعِفافُ زِينَةُ النِّساءِ، وَ التَّواضُعُ زِينَةُ الحَسَبِ، وَ الْفِصاحَةُ زِينَةُ الْكَلامِ، وَ الْعَدْلُ زِينَةُ الْإِيْمانِ، وَ السَّكِينَةُ زِينَةُ الْعِبادَةِ، وَ الْحِفْظُ زِينَةُ الرِّوايَةِ، و حِفْظُ الْحِجاجِ زِينَةُ الْعِلْمِ، و حُسْنُ الأَدَبِ زِينَةُ الْعَقْلِ، و بَسْطُ الْوَجْهِ زِينَةُ الْحِلْمِ، وَ الْإِيْثارُ زِينَةُ الزُّهْدِ، و بَذْلُ الْمَوْجُودِ زِينَةُ الْيَقِينِ، وَ التَّقَلُّلُ زِينَةُ الْقَناعَةِ، و تَرْكُ الْمَنِّ زِينَةُ الْمَعْرُوفِ، وَ الْخُشُوعُ زِينَةُ الصَّلوٰةِ، و تَرْكُ ما لا يَعِينِهِ زِينَةُ الْوَرَعِ.

عفّت زینتِ زنان، و فروتنی زینتِ نژاد، و فصاحت زینتِ سخن، و عدالت زینت ایمان، و طمأنینه زینتِ عبادت، و ازبر داشتن زینتِ روایت، و ترک جدال زینتِ علم، و حسن ادب زینتِ عقل، و روی گشاده زینتِ حلم، و اختیار دیگرکس بر خود زینتِ زهد، و بخشش آنچه به دست است زینتِ یقین، و به اندک معاش کردن زینت قناعت، و منّت برکس ننهادن زینتِ احسان، و خاشع شدن زینتِ نماز، و ترک امور بی‌منفعت زینتِ پرهیزکاری است.

من کلمات قصاره ﷺ

(نقل من مروج الذّهب بعضها)

اَلْبَلاءُ مُوَكَّلٌ بِالنُّطْقِ: سخن کردن نابهنجار مورث دواهی[1] است.
اَلْحَرْبُ خُدْعَةٌ: در جهاد با دشمن حیلت کردن روا باشد.
اَلْعائِدُ في هِبَتِهِ كَالْكَلْبِ يَعُودُ في قَيْئِهِ. کسی که جودی فرماید و در طلب اخذ آن بر آید، سگی را ماند که به قی کرده خود بازگردد.
أَحْثُوا التُّرابَ في وُجُوهِ الْمَدّاحِينَ: خاک بر روی کسانی بزنید که شما را بدانچه دارای آن نیستید ثنا گویند.
مَطْلُ الغَنِيِّ ظُلْمٌ: مردم دولتمند که وعده عطا را به مماطله اندازند ظالم باشند.
اَلاَرواحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ: فَما تَعارَفَ مِنها ائتَلَفَ و ما تَناكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ: ارواح روز نخست مجتمعاً مخلوق شد، چه سعید و چه شقی، آنان که از در مجانست شناسای یکدیگر بودند هم در این جهان مؤالفت افکندند، و منکرین یکدیگر مخالفت انداختند.
رَأسَ الحِكمَةِ مَعْرِفَةَ الله: بهترین دانشها معرفت خداست.
لا تَجنِي عَلى المَرءِ اِلّايَدُهُ: جنایت بر مرد نمی‌بندد مگر دست او و کردار او.
لَيسَ الخَبَرُ كالمُعايِنَة: هرگز اصغای خبر چون مشاهده استوار نباشد.
اَلشَّديدُ مَنَ غلبَ نَفسَهُ: نیرومند آن کس است که بر نفس خویش غلبه جوید.
بُورِكَ لِاُمَّتی فی بُكُورِها: مبارک است امّت مرا که بامدادان در طلب حوائج برخیزند.
ساقِي القَومِ آخِرُهُم شَراباً: حقّ سقایت آن کس بگذارد که قوم را بر خود مقدم

---

۱. دواهی جمع داهیه: مصیبت.

بدارد.

وَ لَو بَغی جَبلٌ عَلی جَبلٍ لَدَکَّ الباغی مِنهُما اَبداً: و اگر کوهی بر کوهی بغی و طغیان کند، هر آینه باغی مندک[1] گردد، تا مردم ظالم را چه رسد.

خَیرُ المالِ عَین ساهِرَةٌ لَعینٍ نائِمةٍ: بهترین مال چشمه جاری است از برای صاحبش.

اَلسَّلامُ مِرآتُ المُسلِمِ: مبادرت سلام نمایش صفای قلب مسلم است.

اَلمرءُ کَثیرٌ بِاَخیهِ: مرد به اتّفاق برادر و جلب قلوب برادران دینی بزرگ شود.

اَلیَدُ العُلیا خَیرٌ مِن یَدِ السُّفلی: دستی که عطا کند بهتر از دستی است که اخذ عطا نماید.

اَلاَعمالُ بِالنِّیّاتِ: نیک و بد عمل مربوط به نیّت عامل است.

اَیُّ داءٍ اَدوی مِنَ البُخلِ؟ کدام عیب زشت‌تر از بخل است؟

اَلحَیاءِ خَیرٌ کُلُّه: صفت حیا از همه جهت نیکوست.

اَلخَیلُ مَعقُودٌ بِنَواصیهَا الخَیرُ: با پیشانی اسبها خیر بسته شده است.

عِدَّةُ المُؤمِنِ کَاَخذٍ بِالیَدِ: مؤمن چون وعده کند وفای آن چنان واجب شود که گوئی به قرض گرفته است.

عَفُو المُلوکِ بَقاءٌ لِلمُلکِ: عفو پادشاهان از گناه کردگان حضرت خود، سبب بقای پادشاهی است.

اِرحَم مَن فِی الاَرضِ، یَرحَمکَ من فِی السَّماءِ: رحم کن بندگان خدای را تا خداوند بر تو رحم کند.

صاحِبُ المکرِ و الخَدیعَةِ فی النّارِ: هر کس به حیلت و خدیعت کار کند جایگاه خود از نار کند.

اَلمرءُ مع مَن اَحَبَّ، و له ما اکتسب: مرد محشور با کسی است که دوست می‌دارد و از برای اوست هر نیک و بد که کسب می‌کند.

لَیسَ مِنّا منَ لَم یَرحَم صَغیرَنا، و یَعرِف حَقَّ کَبیرِنا: از ما نیست کسی که صغیر ما را رحم نکند، و حق کبیر ما را نداند.

اَلمُستَشارُ مُؤتَمنٌ: کسی را که از او طلب مشورت کنند باید خیانت نکند.

---

۱. مندک: ویران شده، منهدم گشته، نابود.

مَن قُتِلَ دُونَ مالِه فَشَهیدٌ: کسی که برای حفظ مال از تصرّف بیگانه کشته شود درجهٔ شهید دارد.

لا یَحلُّ لِمُؤمِنٍ اَن یَهجُراَخاهُ فَوقَ ثَلثٍ: روا نیست از برای مؤمن که زیاده از سه روز از برادر خود دوری کند.

اَلدّالُّ عَلی الخَیرِ کَفاعِله: آن کس که کسی را دلالت بر خیر کند، درجهٔ آن یابد که فاعل خیر باشد.

اَلوَلَدُ لِلفراشِ و لِلعاهِر الحَجَرُ: یعنی فرزند از برای صاحب فراش است که شوهر زن باشد، و زانی را از آن بهره نیست ـ چنانکه در جاهلیّت گاهی فرزند را از برای زانی ثابت می‌داشتند ـ.

لا یَشکُرُ الله مَن لا یَشکُرُ النّاسَ، لا یهَویَ الضّالَ اِلّاضالٌّ: آن کس که شکر نعمت بندگان خدای را نگذارد کفران نعمت خدای کرده باشد، و مردم گمراه جز مردم گمراه را طلب نکنند.

حَبُّکَ لِلشَّیءُ یُعمی و یُصِمُّ: حبّ و حرص تو در طلب مقصود، تو را کور و کر می‌سازد، و معایب آن را از نظر تو پوشیده می‌دارد.

اَلسَّفر قِطعةٌ مِن العَذابِ: سفر کردن پاره‌ای از محنت و عذاب است.

و در مدح جماعت انصار می‌فرماید:

اِنَّکُم لَتِقَلّونَ عِنَد الطَّمعَ و تَکثُرونَ عِندَ الفَزعِ: همانا شما هنگام طمع و اخذ مال اندک باشید، و روز بیم و قتال بسیار شوید.

اَلمُسلِمُون عِند شُرُوطِهم، اِلّا شَرطٌ اَحلّ حَراماً اَو حَرَّمَ حلالاً: مردم مسلم را ادای شروط و وفای عهود واجب است، مگر شرطی که حلال کند حرامی را یا حرام کند حلالی را.

اَلرَّجَلُ أحقُّ بِصَدر مَجلِسِه و صَدر دابَّتِه: مرد سزاوارتر است صدر مجلس خود و پشت راحله خود را.

اَلظُّلم ظُلماتُ یَوم القِیمَة: ظلم، تاریک کند روز قیامت را بر ظالم.

تَمامُ التَّحیَّة المُصافَحَة: کمال تحیّت و ترحیب، مصاحفه و معانقه با برادر دینی است.

أمَنَکَ مَنْ عَتَیکَ: کسی که تو را عتاب کرد ایمن ساخت، چه کشف اندیشه او تو

را بر حفظ خویش گماشت.

ما نُقِصَ مالٌ مِن صَدَقَةٍ: مال کس از انفاق صدقه نقصان نپذیرد، چه خداوند مال او را به پاداش افزونی دهد.

اَلتّائِبُ من الذّنبِ کَمن لا ذَنبَ لَه: کسی که از گناه توبت و انابت جوید چنان است که گناه نکرده باشد.

اِعْطِ الْأَجیرَ أَجْرَهُ، قَبْلَ أَنْ یَنْشِفَ رَشْحَهُ: دستمزد مزدور را از آن پیش که عرق در بدنش بخشکد عطا کن.

الجنَّةُ تَحت ظِلالِ السُّیوفِ: بهشت در زیر سایه شمشیر مجاهدین دین است.

اِتَّقوا النّارَ ولَو بِشِقٍّ تَمرَةٍ: بپرهیزید از آتش دوزخ اگرچه به یک نیمه خرما باشد که به حرام تصرّف کنید.

اُعرُوا النِّساءِ یَلزَمَن الحِجابَ: زنان را از جامهٔ بیرون شدن عریان بدارید، تا ناچار در پرده زیست کنند.

اَلکَلِمَة الطَّیِّبةُ صَدَقةٌ: و سخن نیکو را فضیلت صدقه است.

لا خَیرَ لَکَ فی صُحبَة مَن لا یَری لَکَ ما یَری لِنَفسِه: سودی ندهد تو را مصاحبت آن کس که روا نمی‌دارد از برای تو آنچه از بهر خود روا می‌دارد.

ما اَملَق تاجِرٌ صَدُوقٌ: فقیر نشود تاجری که در بیع و شری سخن به صدق کند.

اَلدُّعاءَ سِلاحُ المُؤمِنِ: دعای مؤمنان سلاح جنگ ایشان است.

خَیرُ الأُمُورِ اَوسَطُها: بهترین امور، کار به اقتصاد و عدل کردن است.

اِذا اَتاکُم الزّائِر، فَاَکرِمُوهُ: چون کسی به زیارت شما آید مقدم او را بزرگ شمارید و مکرم بدارید.

اِشْفِقُوا تُحْمَدُوا و تُوجَرُوا: با مردم طریق شفقت و الفت سپارید، تا ستوده شوید و اجر برید.

اَلایمانُ الصَّبرُ و السَّماحَةُ: صبر و سکون و بذل و جود استواری ایمان است.

ما هَلکَ امرءٌ عَن مَشوَرةٍ: مردی که کار به مشورت کند به هلاکت نیفتند.

ما عالَ اَمرُءٌ اقْتَصَدَ: فقیر نشود مردی که به میانه‌روی و اقتصاد معاش کند.

ما هَلِکَ امَرءٌ عَرَفَ قَدرَهُ: به هلاکت نیفتد مردی که بداند از برای چه آفریده شده.

ما قَلَّ وکَفی خَیرٌ مِمّا کَثُر و اَلهی: با مال قلیل قناعت کردن، نیکوتر از کثرت مالی است که مرد را از خداوند بدان اشتغال افتد.

خَیرٌ الزّادِ التَّقوی: بهترین زاد و تهیه برای سفر آن جهانی پرهیزکاری است.

رَأسُ الحِکَم مَخافَة الله عَزَّ وَ جَلَّ: بهترین دانشها ترسیدن از خداست.

خَیرٌ ما اَلقی اللهُ فی القَلبِ الیَقین: بهترین چیزی که خداوند در قلب مؤمنان جای دهد یقین است.

اَلارتِیابُ مِن الکُفر: شک انداختن در توحید و تشریع کفر است.

اَلنِّیاحَةُ مِن عَمَلِ الجاهِلِیَّة: بانگ به نوحه برداشتن در مصائب از کردارهای جاهلیّت است.

اَلسُّکر جَمرُ النّار: مسکرات را به کار بستن با جمرات[1] دوزخ پیوستن است.

اَلخَمرُ جَمّاعُ الآثامِ: خوردن خمر، گناهان را از بهر خویش اندوخته کردن است.

الشِّعرُ مِن اِبلیسَ: شعر به ناسزا گفتن، وسوسهٔ شیطان پذیرفتن است.

النِّساءِ حِبالة الشَّیطان: زنان نابه کار، دام و اُحْبُوله[2] شیطانند.

الشَّبابُ شُعبةٌ مِن الجُنُون: جوانی شعبه‌ای از دیوانگی است.

شَرُّ المَکاسِبِ کَسبُ الرِّبوا: بدترین کسبها سودی است که از ربا حاصل شود.

شَرُّالمآکِلِ اَکلُ مالِ الْیَتیمِ: بدترین مأکولات خوردن مال یتیم است.

السَّعیدُ من وُعِظَ بِغیرِه: سعادتمند کسی است که از کردار ناشایست دیگر کسان پند گیرد و خود مرتکب نشود.

اَلشَّقِیُّ مَن شَقی فی بَطن اُمِّه: شقی کسی است که در بدو آفرینش اختیار شقاوت کرد.

مَصیرُکُم اِلی اَربع اَذرُع: عاقبت کار شما فرود شدن در تنگنای قبر است.

اَربی الرِّبوا الکَذِبُ: اشدّ رباها، دروغ زدن است.

سِبابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوق، قِتالُ الْمُؤْمِنِ کُفْرٌ، أَکْلُ لَحْمِهِ مِنْ مَعْصِیَةِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ، حُرْمَةُ مالِهِ کَحُرْمَةِ دَمِهِ: مؤمن را به بد شمردن و شتم کردن فسق است، و با او مقاتلت کردن کفر است، و او را غیبت کردن معصیت خداست، و بر مردمان مالش حرام است، چنانکه خونش حرام است.

---

۱. جمرات. جمع جمرة: آتش گداخته شده.

۲. اُحْبُولة: دام.

مَن یَکظِمُ الغَیظ یأجُرُه الله: کسی که هنگام غضب عنان نفس را بکشد خداوندش جزای خیر دهد.

مَن یَصبِرُ عَلی الرَّزِیَّة یُعوِّضُهُ الله: کسی که در مصیبت صبر کند خداوند او را عوض دهد.

سَیِّدُ القَوم خادِمُهُم: هر کس در قبیله‌ای بزرگ شد از زحمت زیردستان ناگزیر است.

النّاسُ کاَسنانِ المشطِ سَواءٌ: مردم مانند دندانهای شانه با هم شبیه و مساوی‌اند.

اَلیمینُ الفاجِرةُ تَذرُ الدِّیارَ من اَهلها بِلاقِع: سوگند دروغ خالی می‌گذارد دیار را از سکنه آن مانند بیابان.

اَعَجَلُ الشَّرِّ عُقوبةً البَغیُ: سریعتر شرّی که دامنگیر شود کیفر بغی و طغیان است.

اَسرعُ الخیرِ ثَواباً البِرُّ: سریعتر خیری که دستگیر شود نیکوئی با مردم است.

النّاسُ مَعادِنُ کَمَعادِنِ الذَّهب و الفِضَّة: مردم در اختلاف خلقت مانندهٔ معادن سیم و زر باشند.

الرِّزقُ بِالصَّدقَة: صدقه کردن مال وسیلهٔ وسعت رزق است.

اِدفَعُوا البَلاءَ بِالدُّعاءِ: خدای را بخوانید تا دفع بلا کنید.

اَلصِّحَةَ و الفَراغُ نِعمتانِ مَکفُورتان: صحت از اسقام[1] و فراغت از آلام دو نعمت است که مردم ندانند و کفران آن کنند.

هَیبَةُ الرَّجُل لِزَوجَته، تَزیدُ فی عِفَّتها: خوف مرد در دل زن، عفت و عصمت او را به زیادت کند.

لا طاعَةِ لِلمَخلُوق فی مَعصِیَة الخالِقِ: روا نیست معصیت خالق را اقدام کردن، برای طاعت مخلوق.

اَلکِذبُ یُجانِبُ الایمانَ: دروغ زدن ایمان را به دور افکند.

مَن اَثنی فَقَد کافی: کسی که منعمی را به سزا ثنا گفت، نعمت او را پاداش کرد.

قِلَّةُ الحَیاءِ کُفرٌ: بی حیائی شعبه‌ای از کفر است.

اَلمُؤمِنُون هَیِّنُون لَیِّنُون: مردم مؤمن لیّن العریکه و حسن الخلق و گشاده روی باشند.

---

۱. اسقام جمع سقم: به معنی مرض است.

شَرُّ النِّدامة یَومَ اَلقِیمَة: بدترین پشیمانیها در قیامت است که به چارهٔ آن دسترس نیست.

شَرُّ المَعذِرة عِندَ الموتِ: بدترین معذرت هنگام مرگ است.

اَقِیلُوا عَثَراتِ الکِرام: لغزشهای مردم بزرگ را معفو دارید.

اَلخَیر عِند حِسانِ الوُجُوه: نیکوئی در نزد مردم نیکو خوی و گشاده روی باشد.

الدُّنیا حُلْوَةٌ، خَضِرَةٌ، و إِنَّ اللهَ مُسْتَعْمِلُکُمْ فیها، فَلِیَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ؟ حطام دنیوی فریبنده و شیرین است، و خداوند شما را بدان ممتحن می‌دارد، تا که فریفته گردد و که زهادت جوید.

کادَتِ الفاقَة اَن تَکُون کُفراً: فقر و فاقه ابتلا و امتحانی است مردم را اگر صابر نباشد کافر گردد.

لَم یَبقَ من الدُّنیا اِلّا بَلاءٌ و فِتنَةٌ: از دنیا به جای نمانده است الّا بلا و فتنه.

زُرِغباً تَزدَد حُبّاً: دوستان را همه روز زحمت زیارت مرسان، بلکه غباً دیدارکن تا محبّت به زیادت کند.

الصِّحَةُ و الفِراغُ نِعمَتانِ مَغبُونٌ فیهما کَثیرٌ مِن النّاسِ اَو قال جَمیعُ النّاس: صحّت و فراغت دو نعمت است که مردم قدر آن را ندانند و مغبون شوند، چه آن آسایش را به عبادت و ستایش به پای نبرند.

لاٰ یَلْقَی الله أَحَدٌ إِلّاٰ نادِماً، و مَنْ عَمِلَ خَیراً قال: لَیْتَنِي أَزْدَدْتُ. و مَنْ عَمِلَ غَیرَ ذٰلِکَ قالَ: لَیْتَني أَقْصَرْتُ: ملاقات نمی‌کند خدای را احدی، مگر اینکه پشیمان است، چه اگر در دنیا کار به عبادت می‌کرد می‌گوید: کاش به زیادت کردم، و اگر روز به عصیان گذاشت می‌گوید کاش کمتر کردم.

اِیّاکُم و التَّسویفَ، و طُولَ الاَملَ فانَّهُ کان سَبَباً لِلْهَلاکِ الاُمَم: بپرهیزید از طول امل، و اینکه عبادت امروز را به فردا بیندازید، که سبب هلاکت جز این نیست.

لَیس مِنّا من غَشَّنا، و مَن غَشَّ المُسلِمینَ فَلیسَ مِنَ المُسلِمین: نیست از ما کسی که با ما خیانت کند، و از مسلمین شمرده نشود کسی که با مسلمین طریق صدق نپوید.

اِستَعینُوا عَلی اُمورِکُم بِالکِتمان. و عَلی اَقْضاء حَوائِجِکم بِالاَسرار: در انجام امور خویش کار پنهانی کنید، چه در کشف آن بیم زیان حاسدان باشد، و همچنان

اسعاف حاجات خود را پوشیده از مردم کار کنید.

کَرِهَ أَنْ یَنْعُسَ الرَّجُلُ، و هُوَ قائِمٌ: مکروه باشد که مرد در نماز کار به کسالت کند.

از جمله
کلمات قصار رسول خدا ﷺ
(که بعضی از مجمع الامثال نقل شده است)

المُسْلِمُ، مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ یَدِهِ و لِسانِهِ: مسلم کسی است که مردم از زبان دست و زبان او آسوده باشند.

الکِیَّسُ مَنْ دانَ نَفْسَهُ، و عَمِلَ لِما بَعْدَ الْمَوْتِ. کُلُّکُمْ راعٍ، و کُلُّکُمْ مَسْؤُلٌ عَنْ رَعِیَّتِهِ: دانا آن کس است که فروتن و خاضع باشد، و بسیج سفر آخرت کند، همانا شما شبانان نفوس و جوارح خویشید، در قیامت از آنچه رعایت کردید بازپرس شوید.

أَوَّلُ ما تَفْقِدُونَ مِنْ دِینِکُمُ الْأَمانَةُ. و آخِرُ ما تَفْقِدُونَ الصَّلوٰةُ: اول چیزی که در دین یاوه[1] گردید امانت است، و آخر نماز است.

اَلرِّزقُ اَشدُّ طَلَباً لِلعَبدِ من اَجَلِه: طلب کردن رزق مر بنده را استوارتر است از طلب اجل او را.

النَّظَرُ إِلَی الْخَضْرَةِ یَزِیدُ في البَصَرِ، وَ النَّظَرُ إِلَی الْمَرْأَةِ الْحَسْناءِ کَذٰلِکَ: نظاره سبزه، و دیدار زنان نیکو رخسار بینش چشم را فزونی دهد.

الشُّؤْمُ فِي الْمَرْأَةِ وَ الْفَرَسِ وَ الدّارِ: شآمت زن در بدخوئی، و شآمت اسب در شموسی[2]، و شآمت دار در تنگی و بد همسایگی است.

اَلسُّلْطان ظِلّ الله فی آرضه: پادشاه در زمین ظل الله است.

السَّعادة کلّ السّعادةُ، طُول العُمرِ فی طاعَةِ الله: کمال سعادت در طول عمری است که به طاعت خدای به پای رود.

خَصْلَتانِ لاٰ تَکُونانِ في مُنافِقٍ: حُسْنُ سَمْتٍ، و فِقْهٌ في الدِّینِ: دو خصلت در

---

۱. یاوه: گم شده، مفقود.
۲. شموس: سرکش. اسب و استر و مانند آن را که چموش باشد.

منافق نباشد: نخست حسن مذهب، و دیگر علم دین.

الشَّیخُ شابٌّ فی حُبِّ اثنَتَین: فی حُبِّ طُول الحَیاةِ و کَثرَةِ المالِ: حرصِ مردم پیر، جوان شود در حبّ درازی عمر و فزونی مال.

فُضُوح الدُّنیا اَهْوَنُ من فُضُوح الاخِرَة: از برای حفظ مقامات دنیوی ارتکاب محرمات نباید کرد چه رسوائی در دنیا سهل‌تر است از رسوائی آخرت.

الرَّغْبَة فی الدّنیا تُکثِر اَلهمَّ و الحُزن، و البَطالَةُ تَقَسی القَلب: رغبت دنیا اندوه و حزن را فراوان کند، و ارتکاب کارهای بی‌فایده قساوت قلب آرد.

الزِنی یُورِثُ الفَقر: زنا کردن مورث درویشی شود.

صِلَةُ الرَّحم یَزیدُ فی العُمر: رعایت رحم عمر را افزون کند.

الرَّجُل فی ظلِّ صَدَقته، حَتّی یَقضی بَینَ النّاس: مرد در پناه صدقات خود بزرگ شود، چندان که در میان مردم مکانت حکومت یابد.

العُلماءُ اُمناءُ الله عَلی خَلقِه: علمای دین بر خلایق امین خداوندند.

الْمُؤْمِنُ لِلمُؤْمِن کَالْبُنْیانِ، یَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضاً: مؤمنان پشتوان یکدیگرند، مانند بنیانها که با یکدیگر استوار باشند.

ما وَقی به المرءُ عرضَهُ، کُتِبَت لَه به صَدَقةٌ: چیزی راکه مرد بدان نگاه دارد عرض و مکانت خود را ثواب صدقه دارد.

لِکُلِّ شَیءٍ عمادٌ وَ عمادُ الدِّینُ الفِقهُ: از برای هر چیز نگاهبانی است، و نگاهبان دین علم به أحکام دین است.

اَلمُسْلِمِ اَخُ المُسْلِم لا یَظلِمُه، و لا یُسْلِمُه: مسلمانان برادرانند، لاجرم هیچ مسلم، مسلمی را ظلم نکند، و در شداید و مهالک او را فرو نگذارد.

الْوَیْلُ کُلَّ الْوَیْلِ لِمَنْ تَرَکَ عِیالَهُ بِخَیرٍ، و قَدِمَ عَلیٰ رَبِّهِ بِشَرٍّ: وای بر آن کس که مال مردم را به حرام انباشت، و از برای وارث گذاشت، و با حالی منکر به سرای دیگر شتافت.

مَن سَرَّتْهُ حَسنَةٌ، و ساءَتُهُ سَیِّئَةٌ فَهُو مُؤمنٌ: مؤمن کسی است که شاد کند او را کردار نیک، و بد آید او راکردار بد.

مَنْ یَشْتَهی کِرامَة الاخِرَة یَدعُ زینَة الدُّنیا: فرو گذارد زینت دنیا را، کسی که در طلب بزرگواری آخرت است.

دَع ما يُريبُکَ اِلی ما لايُريبُکَ: فرو گذار آنچه تو را در دین به شک و ریب اندازد، و مأخوذ دار آنچه بر یقین بیفزاید.

أُطْلُبُوا الْفَضْلِ عِنْدَ الرُّحَمٰاءِ مِنْ أُمَّتي، تَعيشُوا في أَكْنافِهِمْ: طلب کنید فضل و رحمت از مردم کریم و رحیم امّت من، و در پناه ایشان زندگانی کنید.

إِتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ، فَإِنَّها تُحْمَلُ عَلَى الْغَمامِ. يَقُولُ اللهُ تَعالىٰ: و عِزَّتي و جَلالي لَأَنْصُرَنَّکَ وَ لَوْ بَعْدَ حينٍ: بپرهیزید از دعای مظلوم که برابر سوار است، زودا که رفعت پذیرد و به اجابت مقرون گردد و در پاسخ او خداوند به عزّت و جلال خود سوگند یاد می‌فرماید که: هر آینه نصرت تو خواهم کرد، اگرچه پس ازین روزگار باشد.

لٰا يُفْلِحُ قَوْمٌ تَمْلِكُهُمُ امْرَءَةٌ: رستگار نشوند جماعتی که زنی سلطنت ایشان کند.

لٰا يَبْلُغُ الْعَبْدُ حَقيقَةَ الْإِيمانِ، حَتّىٰ يَعْلَمَ أَنَّ ما أَصابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ، و ما أَخْطَأَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصيبَهُ: هیچ عبدی ادراک حقیقت ایمان نکند، چندانکه بداند آنچه از پرده تقدیر رسید او را ممکن نبود که خطا کند، و چیزی آن را دفع دهد، و آنچه خطا کرد او را و از او درگذشت ممکن نبود که دریابد او را.

لا يَشْبَعُ عالِمٌ مِن عِلمٍ حَتّى يَكُون مُنتَهاه الجَنَّةُ: سیر نمی‌شود هیچ عالمی از علم چندانکه علم او منتهی شود به ادراک بهشت. یعنی تحصیل علم سبب دخول بهشت گردد.

لا يُعجِبَنَّكُم اِسلامُ رَجلٍ حَتّى تَعلَمُوا كُنه عَقلِه: اسلام مردی را استوار مدارید، چندان که عیار عقل او را باز دانید، چه آن را که عقل نیست در هیچ کار مکانت نیست.

اِنَّ الله يُحِبُّ الرِّفقَ فی الاَمرِ كُلِّه: خداوند دوست می‌دارد مدارای با خلق را در تمام امور.

إِنَّ هٰذِهِ الْقُلُوبَ تَصْدَءُ كَما يَصْدَءُ الْحَديدُ. قيلَ: فَما جَلاؤُها؟ قال ذِكْرُ الْمَوْتِ و تِلاوَةُ الْقُرْآنِ: فرمود: این دلها را زنگ می‌گیرد چنان که آهن را گیرد. عرض کردند: با چه جلا توان داد؟ فرمود: به ذکر مرگ و قرائت قرآن.

لَيسَ مِنّا من وَسَّعَ الله عَلَيه، ثُمَّ قَتَّرَ عَلى عِيالِه: از ما نیست کسی که خداوندش وسعت داده و او بر عیال خویش تنگ گرفته.

الخَلْقُ کُلُّهُمْ عِیالُ اللهِ، فَأَحَبُّهُمْ إِلَیْهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِیالِهِ: خلق به تمامت، عیال خداوندند، هر که عیال خود را انفع باشد نزد خدا محبوب‌تر است.

کَفی بِالسَّلامَةِ داءً: کفایت می‌کند سلامت در دنیا از برای درد.

رُبَّ مُبْلِغ أَوْعیٰ مِنْ سامع: چه بسیار ابلاغ کننده که نیکوتر از مستمع حفظ سخن کند و نیک‌تر بکار بندد.

جَمالُ الرَّجُل فَصاحَةُ لِسانِه: جمال و نیکوئی مرد فصاحت زبان است.

التّاجِرُ الجَبانُ، مَحرومٌ: تاجری که در بیع و شری بیم کند و دلیر نباشد، از منافع محروم ماند.

السَّلامُ تَحِیَّةٌ لِمِلَّتِنا، و أَمانٌ لِذِمَّتِنا: سلام در ملّت ما ترحیب و تحیّت است، و از برای مردم ذمّی امان است.

العالِمُ و المُتَعَلِّمُ شَریکانِ فی الخَیرِ: عالم و متعلّم در اصابه خیر و کسب ثواب شریک باشند.

مَن صِمَتَ نَجا: کسی که از بیهوده گفتن زبان بر بست از بلیّات نجات یافت.

من تَواضَعَ لِلهِ رَفَعَهُ الله: کسی که در راه خدا فروتنی کند خداوندش رفعت دهد.

(نقل من اصول کافی)

قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: قالَ اللهُ عَزَّ و جَلَّ: إِنَّ مِنْ عِبادِيَ الْمُؤْمِنِینَ عِباداً لَا یَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرُ دِینِهِمْ، إِلَّا بِالْغِنیٰ وَالسَّعَةِ وَ الصِّحَّةِ فِي الْبَدَنِ. فَأَبْلُوهُمْ بِالْغِنیٰ وَ السَّعَةِ و صِحَّةِ الْبَدَنِ، فَیَصْلُح عَلَیْهِمْ أَمْرُ دِینِهِمْ.

و إِنَّ مِنْ عِبادِيَ الْمُؤْمِنِینَ لِعباداً لا یَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرُ دِینِهِمْ، إِلَّا بِالْفاقَةِ وَ الْمَسْکَنَةِ وَ السُّقْمِ فِي أَبْدانِهِمْ. فَأَبْلُوهُمْ بِالْفاقَةِ وَ الْمَسْکَنَةِ وَ السُّقْمِ، فَیَصْلُحْ عَلَیْهِمْ أَمْرُ دِینِهِمْ، و أَنَا أَعْلَمُ بِما یَصْلُحُ عَلَیْهِ أَمْرُ دِینِ عِبادِیَ الْمُؤْمِنِینَ.

و إِنَّ مِنْ عِبادِيَ الْمُؤْمِنِینَ لَمَنْ یَجْتَهِدُ فِي عِبادَتی، فَیَقُومُ مِنْ وِقادِهِ و لَذیذِ وِسادِهِ، فَیَجْتَهِدُ لِيَ، فَیُتْعِبُ نَفْسَهُ فِي عِبادَتي، فَأَضْرِبُهُ بِالنُّعاسِ اللَّیْلَةَ وَ اللَّیْلَتَینِ نَظَراً مِنِّي لَهُ و إِبْقاءً عَلَیْهِ، فَیَنامُ حَتّی یُصْبِحَ فَیَقُومَ و هُوَ ماقِتٌ لِنَفْسِهِ، زارِءٌ عَلَیْها. وَ لَوْ أُخَلِّي بَیْنَهُ و بَینَ ما یُرِیدُ مِنْ عِبادَتي لَدَخَلَهُ الْعُجْبُ مِنْ ذٰلِکَ، فَیُصَیِّرُهُ الْعُجْبُ إِلَی الْفِتْنَةِ بِأَعْمالِهِ،

فَيأْتيهِ مِنْ ذٰلِکَ ما فيهِ هِلاٰكُهُ، لِعُجْبِهِ بِأَعْمالِهِ، و رِضاهُ عَنْ نَفْسِهِ، حَتّىٰ يَظُنَّ أَنَّهُ قَدْ فاقَ الْعابِدينَ، و جازَ في عِبادَتِهِ حَدَّ التَّقْصيرِ، فَيَتَباعَدُ مِنّي عِنْدَ ذٰلِکَ و هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ يَتَقَرَّب إِلَيَّ.

رسول خدا فرماید: خداوند جلّ و علا فرماید: اصلاح امور بعضی از بندگان مؤمن به کثرت ثروت و وسعت عیش، و صحّت بدن می‌شود. و من امتحان می‌کنم ایشان را به چندین نعمت که کار دین راست کنند.

و بعضی از مؤمنان را فاقت و مسکنت و ناتندرستی اصلاح دین کند، پس ایشان را به چندین زحمت آزمایش کنم، و این جماعت را این سختی مایهٔ نیکبختی گردد، و من داناترم بدانچه بندگان را در کار است.

و بعضی از بندگان من در عبادت ترک خواب و راحت گویند، و خویشتن را در تعب و زحمت اندازند، پس من بر ایشان خواب را مسلط کنم تا بخوابند، و بامداد که برخیزند شرمگین باشند، و خویشتن را ملامت کنند و اندوهناک گردند و اگر نه این کنم و ایشان چنانکه خواهند اقدام در عبادت کنند، عُجب که مورث هلاکت است در ایشان راه کند، و چنان از اعمال خویش خشنود شوند که گمان کنند که افضل عبادند، و بدین خطا از من دور افتند، و خود را با من نزدیک دانند.

و قال: اَمْسِک لِسانَکَ، فَانَّها صَدَقَةٌ تُصَدِّق بِها عَلی نَفسِک، و لا يَعرِفُ عَبدٌ حَقيقَةَ الايمانِ حَتّی يَخزَن مِن لِسانِه: زبان را از بیهوده‌سرائی بازدار که این صدقه‌ای است در راه خداوند که انفاق همی کنی؛ و هیچ بنده‌ای ادراک حقیقت ایمان نکند تا زبان خویش را از زیاده سرودن باز ندارد.

و قال: يُعَذِّبُ الله الْلِسانَ بِعذابٍ لا يَعذِّبُ بِه شَيئاً من الجَوارِح فَيقُولُ: اَی رَبِّ، عَذَّبْتَنی بِعذابٍ لَم تُعذِّب به شَيئاً فقال لَه: خَرَجَت مِنکَ کَلِمَةٌ، فَبَلَغت مَشارِقِ الارضِ و مغارِبَها، فَسُفِک بِها الدَّمُ الحرامُ، و انتُهِبَ بِها المالُ الحرامُ، و انتُهِک بِها الفَرجُ و عِزَّتی لَاُعَذِّبَنَّکَ بِعذابٍ لم اُعذِّب بِه شَيئاً من جَوارِحِکَ.

می‌فرماید: خداوند عذاب می‌کند زبان را به عذابی که هیچ یک از جوارح را نکند، پس عرض می‌کند که: بار خدایا عذاب مرا از هر چیز سخت‌تر خواستی. می‌فرماید: سخنی گفتی که در مشرق و مغرب برفت و بدان سخن خونها ریخته شد، و مال‌ها به غارت رفت، و فرجها بهره بیگانه گشت. سوگند به عزّت خود یاد

می‌کنم که تو را عرضهٔ عذابی بدارم که هیچ یک از جوارح را نرسیده باشد.

و قالَ لِأَصْحابِه: أَيُّ عُرَى الْإِيمانِ أَوْثَقُ؟ فَقالُوا: اللهُ و رَسُولُهُ أَعْلَمُ، و قالَ بَعْضُهُمْ: الصَّلوٰةُ، و قالَ بَعْضُهُمْ: الزَّكوٰةُ، و قالَ بَعْضُهُمْ: الْقِيامُ، و قالَ بَعْضُهُمْ: الْحَجُّ وَ الْعُمْرَةُ، و قالَ بَعْضُهُمْ: الْجِهادُ. فَقالَ رَسُولُ اللهِ: لِكُلٍّ ما قُلْتُمْ فَضْلٌ، و لَيْسَ بِهِ، وَ لٰكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمانِ الْحُبُّ في اللهِ وَ الْبُغْضُ في اللهِ، و تَوالي أَوْلِياءِ اللهِ، وَ التَّبَرِّي مِنْ أَعْداءِ اللهِ.

رسول خدا با اصحاب فرمود: کدام حبل از ایمان استوارتر است؟ گفتند: خدا و رسول اعلم است، و بعضی گفتند: نماز، و برخی زکوة و جماعتی عبادت در شب را اختیار کردند، و گروهی نیز حجّ و عمره، و طایفه‌ای جهاد را برگزیدند. پیغمبر فرمود: از برای هر یک از این جمله فضیلتی است، لکن محکم‌تر حبل ایمان، حبّ در راه خدا و بغض در راه خدا، و دوستی دوستان خدا، و بیزاری از دشمنان خداست.

و قال: وُدُّ المؤمِن فی الله اَعظَمُ شُعَبِ الایمانِ. اَلا و مَن اَحَبَّ فی اللهِ. و اَبغَضَ فی اللهِ، و اَعطی فی الله، و مَنَعَ فی الله فَهُو مِن اَصفِیاء الله. می‌فرماید: بزرگتر شاهراه ایمان دوستی مؤمن است در راه خدا، کسی که حبّ او و بغض او و عطای او و امساک او در راه خدا باشد از اصفیای خداست.

و قالَ: قالَ اللهُ: إِنَّ مَنْ أَغْبَطِ أَوْلِيائي عِنْدي رَجُلاً خَفيفَ الْحالِ، ذا حَظٍّ مِنْ صَلوٰةٍ، أَحْسَنَ عِبادَةَ رَبِّه بِالْغَيْبِ، و كانَ غامِضاً في النّاسِ. مَنْ جَعَلَ رِزْقَهُ كِفافاً فَصَبَرَ عَلَيْهِ و عُجِّلَتْ مَنِيَّتُهُ فَقَلَّ تُراثُهُ و قَلَّتْ بَواكِيهِ: رسول خدا فرمود که: خداوند می‌فرماید: اشرف دوستان من در نزد من مردی است که با مردم گرانی نکند، و از نماز بهره‌مند باشد، و با حسن عبادت ایمان به غیب دارد، و خود را از مردم پوشیده بدارد، و کناره جوید. و کسی که رزق خود را به اندازه کفاف بدارد، و بر آن صبر کند، و چون مرگش فرا رسد مال فراوان از او نماند، و گریه کنندگان فراوان ندارد.

و قالَ: بادِرُوا إِلى رِياضِ الجنَّة، قالُوا يا رَسُول الله و ما رِياضُ الجنّة؟ قالَ: حلَقُ الذِكرِ. فرمود: مبادرت کنید به سوی ریاض بهشت. عرض کردند: یا رسول الله ریاض بهشت چیست؟ فرمود: حلقه‌های ذکر.

و قال: اَکثَرُ ما تَلِجُ به اُمَّتی النّارَ، البَطنُ و الفَرجُ: بیشتر چیزی که امّت من بدان بهرهٔ دوزخ شوند أکل حرام و وطی به حرام است.

و قال: ثَلثٌ اَخافُهُنَّ عَلی اُمَّتی من بَعدی: الضَّلالَةُ بَعد المَعْرِفَة، و مُضِلّاتُ الفِتَنِ، و شَهوَةُ البَطنِ و الفَرج: بعد از خود بر امّتان از سه خصلت بیمناکم: نخست آنکه بعد از شناس خداوند طریق گمراهی گیرند، دیگر آن که از مضلّات امتحانات به سلامت بیرون نشوند، دیگر آن که شکم و فرج را از حرام حفظ نتوانند.

و قال: مَن تَرکَ مَعصِیَة لله، مَخافةَ الله تَبارَکَ و تعالی اَرضاهُ الله یَومَ القِیمَة: کسی که عصیان خدای را از برای خدای و از بیم خدای ترک گوید، خداوندش در قیامت راضی بدارد.

و قال: أَفْضَلُ النّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبادَةَ، فَعانَقَها، و أَحَبَّها بِقَلْبِهِ، و باشَرَها بِجَسَدِهِ، و تَفَرَّغَ لَها، فَهُوَ لا يُبالي عَلىٰ ما أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيا، عَلىٰ عُسْرٍ، أَمْ عَلىٰ يُسْرٍ: بهترین مردم کسی است که شیفته عبادت باشد، و از دل دست بدارد، و تنش را به عبادت بگمارد، و باک ندارد که دنیا را به سختی مایه نیکبختی گذراند.

یک روز رسول خدا به مسجد در آمد، و جماعتی را نگریست که پیرامون مردی حلقه زده‌اند. فرمود: کیست؟ گفتند: علامه‌ای است. فرمود: علامه کدام است؟ عرض کردند که: نسب عرب و واقعات جاهلیت و اشعار و عربیّت را از همه کس بهتر داند. فَقالَ: ذاکَ عِلْمٌ لا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ، و لا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ. ثُمَّ قالَ إِنَّما الْعِلْمُ ثَلاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ، و فَرِيضَةٌ عادِلَةٌ، و سُنَّةٌ قائِمَةٌ و ما خَلاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ. فرمود: این علمی است که نه جاهل آن را زیانی رساند، و نه دانای آن را سود می‌کند، همانا علم بر سه گونه است: نخست علم به اصول عقاید است که به براهین عقلیه و محکمات قرآن استوار شود؛ دیگر علم به محاسن اخلاق است که از خدای واجب باشد؛ دیگر علم به احکام شرعیه است، بیرون از این حشوی است و اگر نه فضلی است.

و قال: اَیُّها النّاسُ ما جائَکُم عَنّی یُوافِقُ کتابَ الله فَاَنا قُلتُهُ و ما جائَکُم یُخالِفُ کتابَ الله فَلَم أَقُلْه. فرمود: ای مردم آنچه با قرآن مجید موافقت دارد سخن من است بپذیرید، و از آن حکم که با قرآن مخالفت دارد آن من نیست بپرهیزید.

و قال: ما اَعزَّاللهِ بِجَهلٍ قَطُّ و لا اَذَلَّ بِحلمٍ قَطُّ: هرگز خداوند کسی را به جهل عزیز نکند، و از عقل و حلم ذلیل نفرماید.

و قال: اِنَّ الله یُحبُّ الحَیَّ الحَلیمَ العَفیف، المُتَعَفِّفَ: خداوند دوست می‌دارد مرد حلیم با عفت را که فریفته عفت باشد.

و قالَ لِرَجُلٍ أَتاهُ: أَلا أَدُلُّکَ عَلیٰ أَمْرٍ یُدْخِلُکَ اللهُ بِهِ الْجَنَّةَ؟ قالَ: بَلیٰ یا رَسُولَ اللهِ. قالَ: أَنِلْ مِمّا أَنا لَکَ اللهُ. قالَ: فَإِنْ کُنْتُ أَحْوَجَ مِمَّنْ أُنیلُهُ؟ قالَ: فَانْصُرِ الْمَظْلُومَ. قالَ: فَإِنْ کُنْتُ أَضْعَفَ مِمَّنْ أَنْصُرُهُ؟ قالَ: فَاصْنَعْ لِلْأَخْرَقِ. قالَ: فَإِنْ کُنْتُ أَخْرَقَ مِمَّنْ أَصْنَعُ لَهُ؟ قالَ: فَاصْمِتْ لِسانَکَ إِلّا مِنْ خَیرٍ. أَما یَسُرُّکَ أَنْ تَکُونَ فیکَ خَصْلَةٌ مِنْ هٰذِهِ الْخِصالِ تَجُرُّکَ إِلَی الْجَنَّةِ؟

مردی بر رسول خدای در آمد فرمود: ترا به کاری دلالت کنم که خداوندت بدان بهشت عطا کند؟ عرض کرد: بفرما یا رسول الله. فرمود: در راه خداوند عطا کن از آنچه خداوندت عطا کرده. عرض کرد: تواند شد که من محتاج‌تر از او باشم. فرمود: نصرت مظلوم می‌کن. گفت: اگر من ضعیف‌تر از او باشم؟ فرمود: نیکوئی کن با مردم بدخو. عرض کرد: بلکه من بدخوتر باشم؟ فرمود: جز در کار خیر زبان مگشای. آن گاه فرمود: شاد نمی‌شوی که یکی از این صفات در تو باشد و تو را به جنّت کشاند؟

مردی در حضرت رسول معروض داشت که: یا رسول الله به چه چیز از انبیا پیشی گرفتی؟ و حال آن که از قفای ایشان بعثت یافتی.

فَقالَ: إِنّی کُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبّی، و أَوَّلَ مَنْ أَجابَ، حَیْثُ أَخَذَ اللهُ میثاقَ النَّبِیّینَ، **أَشْهَدَهُمْ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ**[1] فَکُنْتُ أَوَّلَ نَبِیٍّ. قالَ: بَلیٰ، فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرارِ بِاللهِ عَزَّ و جَلَّ. فرمود: اول کس من بودم که به خداوند ایمان آوردم، و آن هنگام که خداوند از پیغمبران عهد می‌ستد، اول کس من بودم که فرمان **أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ** را در پاسخ بلی گفتم، و در اقرار به وحدانیّت خدا از همه پیغمبران پیشی گرفتم.

و قال: ما آمَنَ بی مَن باتَ شَبْعانَ و جارُهُ جائِعٌ و ما مِن قَریةٍ یَبیتُ فیهِم جائِعٌ فَیَنظُرُ اللهُ اَلیهِم یَومَ القِیمَةِ: می‌فرماید: با من ایمان ندارد آن کس که سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه باشد، و در هر قریه که گرسنه در آنجا شب به روز کند و مردم قریه رعایت او نکنند، خداوند در قیامت نظر عنایت از ایشان باز گیرد.

و قال: أَعُوذُ بِاللهِ مِن جارِ السَّوءِ فی دارِ إِقامةٍ، تَراکَ عَیناهُ و یَرعاکَ قَلْبُهُ، إِنْ رَآکَ بِخیرٍ ساءَهُ، و إِن رَآکَ بِشَرٍّ سَرَّهُ: از همسایه بد به خداوند پناهنده باید بود، چه همواره تو را نگران است، چون ادراک راحتی نمائی او را بد آید، و اگر به زحمتی در افتی خشنود گردد.

---

۱. سورهٔ اعراف، آیه ۱۷۲: و آنها را بر خودشان گواه گرفت، [آیا من پروردگار شما نیستم].

و قالَ: کُلُّ أَرْبَعینَ داراً جیرانٌ مِنْ بَینِ یَدَیْهِ، و مِنْ خَلْفِهِ، و عَنْ یَمینِهِ، و عَنْ شِمالِهِ: هر مرد را که صاحب دار باشد، از چهار سوی تا چهل خانه به شمار همسایگان می‌رود، و رعایت همسایگان را شایانند.

و قال: حَقُّ المُسافِرِ اَنْ یُقیمَ عَلَیه اَصحابُهُ اِذا مَرِضَ ثَلاثاً. مسافران را با یکدیگر حقی است که اگر یک تن مریض شود سه روز با او بپایند.

و قالَ: یَوْماً لِجُلَسائِهِ أَتَدْرُونَ مَا الْعَجْزُ؟ قالُوا: اللهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ. قالَ: أَلْعَجْزُ ثَلاثَةٌ: أَنْ یَبْدُرَ أَحَدُکُمْ بِطَعام یَصْنَعُهُ لِصاحِبِهِ، فَیُخْلِفَهُ و لاٰ یَأْتیهِ. وَ الثّانِیَةُ أَنْ یَصْحَبَ الرَّجُلُ الرَّجُلَ أَوْ یُجالِسَهُ یُحِبُّ أَنْ یَعْلَمَ مَنْ هُوَ؟ و مِنْ أَیْنَ هُوَ؟ فَیُفارِقُهُ قَبْلَ أَنْ یَعْلَمَ ذٰلِکَ. وَ الثّالِثَةُ أَمْرُ النِّساءِ یَدْنُو أَحَدُکُمْ مِنْ أَهْلِهِ فَیَقْضی حاجَتَهُ، وَ هِیَ لَمْ تَقْضِ حاجَتَها. فَقیلَ: کَیْفَ ذٰلِکَ یا رَسُولَ اللهِ؟ قالَ: یَتَحَوَّسُ و یَمْکُثُ حَتّیٰ یَأْتِیَ ذٰلِکَ جَمیعاً.

یک روز رسول خدا با اصحاب فرمود: آیا می‌دانید عجز چیست؟ گفتند: خدا و رسول داناتر است. فرمود: عجز بر سه گونه است: نخست آن که طعامی از بهر دوست خود بسازد، پس او مخالفت کند و حاضر نشود. دویم آن که مردی با مردی مجالست و مصاحبت کند و بخواهد تا بداند او کیست؟ و از کجاست؟ و قبل از معرفت او مفارقت کند. سه دیگر مردی است که با اهل خود مضاجعت و مخالطت کند، و حاجت خود براند، و زن نارانده حاجت بماند. عرض کردند: پس چگونه شود؟ فرمود: بماند تا زن نیز حاجت براند.

و قال: حُسنُ الجَوارِ یَعمُرُ الدِّیارَ و یُنْسِیءُ فی الأَعمارِ: نیکوئی با همسایه سبب آبادی دیار، و طول عمر گردد.

و قال: اَلعُطاسُ لِلمَریضِ دَلیلُ العافِیَةِ و راحَةُ البَدَن: عطسه زدن رنجوران برهانی است بر صحت و سلامت ایشان.

اِذا عَطَسَ المُسْلِمُ ثُمّ سَکَتَ لِعَلَّةٍ تَکُونُ بِه، قالَتِ الملائِکَةُ عَنهُ: الحَمْدُلِلّهِ رَبِّ العالَمینَ. فَاِنْ قالَ: **اَلحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ**، قالَتِ الملائِکَة، یَغْفِرُاللهُ لَکَ. هرگاه مرد مسلم عطسه زند، و از بهر علتی ساکت بماند، فریشتگان از قبل از گویند: **الحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ** و اگر خود این کلمه بگوید فریشتگان از بهر او استغفار کنند.

و قال: مَن حَفِظَ عَلی اُمَّتی اَربَعینَ حَدیثاً مِمّا یَحتاجُونَ اِلیهِ فی اَمرِ دینِهِم، بَعَثَهُ الله عَزّ و جَلّ یَومَ القِیمَة فَقیهاً عالِماً: آن کس که چهل حدیث از بر کند از آنچه امت را

در دین به کار آید، خداوند او را در قیامت به مکانت و منزلت علما و فقها بر انگیزد.

مکشوف باد که حق فهم معانی کلمات رسول خدای از وصول ادراک هر آفریده بیرون است، چه مراتب معانی این کلمات از اوج معارف ربّانی، تا حضیض مقام هیولائی را حاوی و محتوی است، و هر کس به اندازهٔ مقام و مدرک خود بهره برد، و نصیبه اخذ کند، و همه به حق باشد، و من بنده به مقدار مدرک خود بعضی از این کلمات مبارکه را ترجمانی کردم، و دعوی‌دار نیستم که از سهو و نسیان و قصور فهم معصوم و منزهم، بعید نیست که بعضی عوام را نیز فایدتی بخشد، و منفعتی رساند، و این کلمات را که از این پس می‌نگارم بسیار می‌افتد که در معانی با کلمات سابقه قربتی دارد، لاجرم دیگر باره به ترجمانی پرداختن نوعی به حساب اطناب می‌رود، و چنان صواب نمود که این کلمات مبارکه را ترک نگویم، لکن در ترجمه این جمله مسامحتی روا دارم، و از تشکیل کلمات و تبیین لغات پیشی نجویم. از رحمت خداوند بعید نیست که این خدمت نارسا در حضرت خدا و رسول انشاءالله مقبول افتد.

نثل من کتاب اثنی عشریة
فی قصار هذه المعانی

القُرآنُ هُوَ الدَّواءُ: تلاوت قرآن دوای همه دردهاست.
الدُّعاءَ هُو العَبادَةُ: خدای را خواندن عبادت خداوند است.
الدَّینُ شَینُ الدّینِ: اندوه وام و زحمت وام‌خواهان، دین را زیان کند.
التَّدبیرُ نصفُ العَیشِ: تدبیر در امر معاش نصف معاش است.
التَّوَدُّدُ نِصفُ العَقلِ: با مردم مدارا و مودّت نیمی از حشمت عقل است.
اَلْهَمّ نِصفُ الهَرَمِ: غم و اندوه جوان را نیم پیری است.
حُسنُ السُّؤالِ نِصفُ العِلم: مسئلت خویش را با سخن دلفریب آراستن، نیمی از علم و دانش است.
قِلّةُ العِیالِ اَحَد الیَسارَین: چون توانگری نباشد، عیال اندک نیز در شمار توانگری

است.

السَّلامُ قَبلَ الکَلامِ: ابتدا به سلام کن، پس آغاز کلام کن.

الرِّضاعُ یُغَیِّرُ الطِّباعَ: طفل را با شیر دایه طبع دیگرگون شود و با خوی دایه رود.

البَرَکةُ مَعَ اکابِرِکُم: برکت از بزرگان قوم به دست شود، چه بر نیکوئی توانا باشند.

مِلاکُ الاَمرِ خَواتِمُهُ: ملازمت نیک و بد با خاتمت امر است.

مِلاکُ الدّینِ الوَرَعُ: زهد و پرهیزکاری دین به دست کند.

خَشیَةُ الله رَأسُ کُلِّ حِکمةٍ. الوَرَعُ سَیِّدُ العَمِلَ. [ترس خدا سر همه حکمتهاست و ورع پیشوای اعمال است][1].

مَسئَلَةَ الغَنِیِّ نارٌ. التَّحَدُّثُ بِالنِّعَمِ شُکرٌ. احسان کس را تذکره کردن شکر احسان است.

اِنتظارَ الفَرَجِ بِالصَّبرِ عَبادةٌ [انتظار گشایش که با صبر قرین باشد عبادت است].

الصُّومُ جُنَّةٌ. روزه داشتن سپر حوادث است.

الرِّفقُ رَأسُ الحِکمَةِ [مدارا اساس حکمت است].

البِرُّ حُسنُ الخُلقِ [نیکی خلق نیک است].

الغَلُولُ مِن جَمرِ جَهَنَّم: مرد خیانتکار از سنگپاره‌های جهنم است.

الزِّنا یُورِثُ الفَقر، [زنا مایه فقر است].

زِنا العُیُونِ النَّظَرُه: زنا کردن چشمها نگریستن حرام است.

القِناعَةُ مالٌ لاٰ یَنْفَدُ، [قناعت مالی است که تمام شدنی نیست].

الْأَمانَةُ تَجُرُّ الرِّزْقَ، [امانت مایه روزی است].

الْخِیانَةُ تَجُرُّ الْفَقْرَ، [خیانت مایه فقر است].

الصُّبْحَةُ تَمْنَعُ الرِّزْقَ. خواب صبحگاه روزی را باز دارد.

أَلعَمائِمُ تیجانُ الْعَرَبِ، أَلْحَیاءُ لاٰ یَأْتي إِلّاٰ بِخَیرٍ، [از حیا جز نیکی نمی‌آید].

أَلْمَسْجِدُ بَیْتُ کُلِّ تَقِیٍّ، [مسجد خانه هر پرهیزکار است].

آفَةُ الْحِلْمِ السَّفَهُ، آفَةُ الْعِبادَةُ أَلْفَتْرَةُ، آفَةُ الشَّجاعَةِ الْبَغْیُ، آفَةُ السَّماحَةِ الْمَنُّ، آفَةُ الدِّینِ الْهَوی، [سفاهت آفت بردباری است، فقر آفت عبادت است، سرکشی آفت شجاعت است، منّت آفت سماحت است، هوس آفت دین است].

---

۱. ترجمه‌های داخل [ ] از نهج‌الفصاحه، ترجمه روانشاد ابوالقاسم پاینده نقل شده است.

كَفّارَةُ الذَّنْبِ النَّدامَةُ، [کفاره گناه پشیمانی است].
أَلْجُمُعَةُ حَجُّ الْمَساكِينَ. مساکین را جمعه و جماعت به جای مکه و زیارت است.
أَلْحَجُّ جِهادُ كُلِّ ضَعِيفٍ، [حجّ جهاد ضعیفان است].
طَلَبُ الْحَلالِ جِهادٌ، [جستن حلال جهاد است].
مَوْتُ الْغَرِيبِ شَهادَةٌ، [مرگ غریب شهادت است].
أَلْعِلْمُ لا يَحِلُّ مَنْعُهُ. حلال نباشد که کس از تعلیم علم ضنّت کند.
كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ، [هر کار نیکی صدقه است].
مُداراةُ النّاسِ صَدَقَةٌ [مدارا کردن با مردم صدقه است].
أَلصَّدَقَةُ عَلَى الْقِرابَةِ صَدَقَةٌ و صِلَةٌ. بخشش با خویشاوندان هم صدقه است، و هم صلهٔ رحم.
الصَّدَقَة تُطْفِىءُ الخَطيئة كَما يُطْفِىءُ الماءُ النّارَ. [صدقه گناه را خاموش می‌کند، چنانکه آب آتش را خاموش می‌کند].
اَلمُتَعَدّی فی الصَّدَقةِ كَمانِعها. آن کس که صدقه را جای بذل نشناسد، چنان است که صدقه را منع کرده باشد.
رَأسَ الحكْمةِ مَخافَةُ الله، [اساس حکمت ترس خداست].
الجنَّةُ دارُ الاِسْتِحياءِ. بهشت خانه شرم و حیاست.
اَلدُّعاءُ بَينَ الْأَذانِ وَ الْإِقامَةِ لا يُرَدُّ، [دعائی که میان اذان و اقامه کنند، رد نمی‌شود].
كَسْبُ الْحَلالِ فَرِيضَةٌ بَعدَ الْفَرِيضَةِ، أَعْظَمُ النِّساءِ بَرَكَةً أَقَلُّهُنَّ مَؤُنَةً [از همهٔ زنان پر برکت‌تر آن است که خرجش کمتر باشد].
أَلْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ و الْمُؤْمِنُ أُخوالْمُؤْمِنُ، [مؤمن آئینهٔ مؤمن است، مؤمن برادر مؤمن است].
أَلْمُؤْمِنُ يَسيرُ الْمَؤُنَةِ. مؤمن با مال اندک خرسند باشد.
المُؤْمِنُ كَيِّسٌ، فَطِنٌ حَذِرٌ: مؤمن دانا و زیرک باشد، و از بی‌فرمانی خداوند خویش را وا پاید.
المُؤْمِنُ اَلِفٌ مَأْلوفٌ. [مؤمن الفت‌گیر و الفت‌پذیر است].
المُؤْمِنُ عِزٌّ كَريمٌ: مؤمن ساده دل و کریم الطبع است.

الفاجرُ خِبٌّ لَئیمٌ: فاجر لئیم و حیلت‌گر و فریبنده است.
المُؤمِنُ مِن اَهْلِ الاِیمانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأسِ مِنَ الجَسَدِ [مؤمن نسبت به اهل ایمان چون سر نسبت به تن است].
المُؤمِنُ یَومَ القِیمَة فی ظِلِّ صَدَقَتِه [مؤمن روز قیامت در سایه صدقه خویش است].
هَدِیَّةُ اللهِ اِلی المُؤمِن، السّائِلُ عَلی بابِه: هدیه خداوند به سوی مردم مؤمن، سائلی است که بر در سرای او فرستد.
تُحْفَةُ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتُ، اَلْبِذاذَةُ مِنَ الْإِیمانِ. پوشیدن جامه کهنه و خشن علامت ایمان است.
الصَّبرُ نِصفُ الایمانِ الیَقینُ الایمانُ کُلُّه [صبر یک نیمه ایمان است و یقین همهٔ ایمان است].
عَلَمُ الایمانِ الصَّلوةُ. عِبادة المؤمِنُ کَفّارَةٌ لِکُلِّ مُسْلِمٍ: عبادت مؤمن کفارهٔ معاصی مسلمانان است.
اَلْمَرْءُ عَلیٰ دینِ خَلیلِه [مرد بر روش دوست خویش است].
کُلُّ امْرِءٍ حَسیبُ نَفْسِه. هر مردی پاداش نیک و بد از نفس خویش و کردار خویش بیند.
کُلُّ ما هُوَ آتٍ قَریبٌ [هر چه آمدنی است نزدیک است].
کُلّ عَینٍ زانِیَةٌ [هر چشمی زناکار است].
کُلّ صاحِبِ عِلمٍ غرثان[1] اِلی عِلمٍ [هر دانشمندی گرسنه علم دیگر است].
لِکُلِّ غادِرٍ لِواءٌ یَومَ القِیمَةِ بِقَدر غَدْرَتِه: از برای هر خادعی و حیلت‌گری در قیامت علمی و علامتی است به اندازهٔ حیلت و غدر او.
اَوَّلُ ما یُرفَعُ مِن هذِهِ الامَّةِ، الحَیاءَ و الاَمانَةُ. می‌فرماید: اول چیزی که از این امّت بالا می‌گیرد و در حضرت یزدان سبب قربت می‌شود حیا و امانت است[2].
أَوَّلُ ما تَفْقِدُونَ مِنْ دِینِکُمْ أَلْأَمانَةُ، و آخِرُ ما تَفْقِدُونَ الصَّلوٰةُ [نخستین چیزی که از دین خود از دست می‌دهید امانت است و آخرین چیزی که از دست می‌دهید نماز

---

۱. غرثان: صفت مشبهة غرث از باب فرح، و غرثان گرسنه را گویند.
۲. ترجمه صحیح‌تر: نخستین چیزی که از این امّت بر می‌خیزد، حیا و امانت است.

است].

أَلْوُدُّ يَتَوارَثُ، وَ الْبُغْضُ يَتَوارَثُ [دوستی را به ارث می‌برند و دشمنی را به ارث می‌برند].

أَلْهِدْيَةُ تَذْهَبُ بِالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ. هدیه چشم و گوش را می‌رباید، تا سخن حق شنوده نشود، و کار حق دیده نگردد.

أَلسِّواكُ يَزِيدُ الرَّجُلَ فَصاحَةً: مسواک زدن فصاحت مرد را افزون کند.

أَلْمُؤَذِّنُونَ أَطْوَلُ النّاسِ أَعْناقاً يَوْمَ الْقِيٰمَةِ [مؤذنان روز قیامت از همه مردم گردن فرازترند].

شَفاعَتي لِأَهْلِ الْكَبائِرِ مِنْ أُمَّتي. شفاعت من شامل امّت من است، هم آنان را که معاصی کبیره کرده‌اند.

اَلَيمينُ عَلى نِيَّةِ الْمُتَحَلِّفَ: سوگند آنگاه کارکند که سوگند خواره خویش را از بهر سوگند صافی دارد.

عِلْمٌ لاٰ يَنْفَعُ كَنْزٌ لاٰ يُنْفَقُ مِنْهُ. علمی که کس را سود نبخشد، چون گنجینه‌ای است که از آن انفاق نشود.

الزَّكوةُ قَنْطَرَةُ الاِسلامِ: زکوة رود لاخ[1] اسلام را پل است، و بی‌پل آب را عبره[2] نتوان کرد.

كُلُّ مُشكِلٍ حَرامٌ و لَيسَ فى الدّينِ مُشكِلٌ [هر عمل مشکلی حرام است و در دین مشکلی نیست].

كُلُّ شَىءٍ بِقَدرٍ حَتّى العَجْزِ [هر چیزی مقرر است حتی ناتوانی].

الامامُ ضامِنٌ، و المُؤَذِّنُ مُؤْتَمَنٌ. امام ادای نماز را ضامن است، و مؤذن تعیین وقت را مؤتمن است.

حُسنُ الملكَةِ نَماءٌ، وَ سُوءُ المَلكَةِ شؤمٌ: صفات نیکو برومند گردد، و صفت زشت شوم گردد و زشتی آرد.

أَلتُّرابُ رَبيعُ الصِّبْيانِ. أَلصِّدْقُ طُمَأْنِينَةٌ، وَ الْكِذْبُ رَيْبَةٌ. راستی مورث وقار و

---

۱. لاخ: جای و مقام را گویند، لکن بدون ترکیب گفته نمی‌شود همچو سنگ لاخ و دیولاخ و رودلاخ یعنی جای سنگ و جای دیو و جای رودخانه.

۲. عبره: عبور کردن و گذشتن.

طمأنینه است، و دروغ زدن موجب دهشت و ریب است.

اَلایمانُ بِالقَدرِ یُذهِبُ الهمَّ وَ الحُزنَ: آن کس که با قدر خداوند ایمان دارد، از فقد آرزو ملول و محزون نشود.

الزُّهدُ فی الدُّنیا یُریحُ القَلبَ و البَدَنَ: پرهیزکاری در دنیا آسایش دل و تن است.

عَلَی الیَدِ ما اَخَذَت حَتّی تُؤَدِّیهُ [هر کسی آنچه را گرفته به عهده دارد تا آن را ادا کند].

لِلسائِلِ حَقٌّ وَان جاءَ علی فَرَسٍ. از برای سایل حقّی است که باید ادا ساخت، اگرچه بر اسبی سواره آید.

اَلنَّظرَةُ سَهمٌ، مَسمُومٌ مِن سَهامِ اِبلیسَ: نگریستن بر حرام تیری است زهرآگین از تیرهای شیاطین.

مُعْتَرَکُ الْمَنایا ما بَینَ الْعَیْنَینِ إِلَی السَّبْعینِ: میدان کارزار مرگها پیشانی مردم و میان هر دو چشم است، بیشتر غایت امر هفتاد سال است.

اَلیمینُ الکاذِبَةُ مَنفَعَةٌ لِلسِّلعَةِ، مُمحِقَةٌ لِلکَسبِ: سوگند دروغ کالای تجارت را سود کند و کسب را زیان رساند.

طیبُ الرِّجالِ ما ظَهَرَ ریحُهُ و خَفِی لَونُهُ، و طیبُ النِّساءِ ما ظَهَر لَونُهُ، و خَفِی ریحُهُ: طیب مردان: رنگی و خط و خالی نیست، لکن نفحات کرامت او آشکار است، و طیب زنان: گلگونه و خط و خال است، و از مردمی و کرامت مردان بی‌بهره است.

الجُبنُ و الجُرأةُ غَرائِزُ یَضَعُها الله حَیثُ یَشاءُ: بددلی و دلاوری شاخه‌هائی است که خداوند در هر قلبی می‌خواهد غرس می‌فرماید.

مِنْ کَنْزِ الْبِرِّ کِتْمانُ الْمَصائِبِ، وَ الْأَمْراضِ، وَ الصَّدَقَةِ. از گنج‌های ستوده پوشیدن مصائب و شکیب در امراض و نهفتن بذل و صدقه است، تا اجر این جمله نابود نشود.

مِنْ سَعادَةِ الْمَرْءِ أَنْ یُشْبِهَ أَباهُ [از لوازم نیکبختی مرد آن است مانند پدر خویش باشد].

مِنْ سَعادَةِ الْمَرْءِ حُسْنُ الْخُلْقِ [نیک‌خوئی نیک‌بختی مرد است].

کَلامُ ابْنِ آدَمَ کُلُّهُ عَلَیْهِ، لا لَهُ، إِلَّا امْرَءً أَمَرَ بِمَعْرُوفٍ، أَوْ نَهیٰ عَنْ مُنْکَرٍ، أَوْ ذَکَرَالله. سخنان فرزند آدم همگان بر زیان اوست، نه بر سود او، مگر مردی که در امر به

معروف یا نهی از منکر سخنی گوید، یا خدای را یاد کند.

المُتَشَبِّعُ بِما لا یَملِکُ، کَلابِس ثَوبَی زُورٍ: آن کس که سیر شود به چیزی که مالک نیست، چنان است که به جامهٔ دیگران متظاهر گردد.

التّاجِرُ یَنتَظِرُ الرِّزقَ، و الَمحتَکِرُ یَنْتَظِرُ اللَّعنَةَ: بازرگان انتظار رزق و روزی برد، و آن کس که احتکار غلات و جز آن کند منتظر لعنت باشد.

اَلْوَیلُ کُلُّ الوَیلِ لِمن تَرکَ عِیالَهُ بِخَیرٍ و قَدِمَ عَلی رَبِّه بَشَّرٍ: وای بر کسی که به کسب مال حرام عیالش را آسوده گذارد، و در آن سرای در حضرت یزدان مأخوذ کردار خویش گردد.

مَنْ تَواضَعَ لِلّهِ رَفَعَهُ اللهُ. مَنْ تَکَبَّرَ وَضَعَهُ اللهُ [هر که برای خدا فروتنی کند خدایش رفعت دهد و هر که تکبّر کند خدا او را پست کند].

مَنْ یَغْفِرْ یَغْفِرِ اللهُ لَهُ، و مَنْ یَعْفُ یَعْفُ اللهُ عَنْهُ. کسی که از زلات[1] مردم درگذرد خداوند او را بیامرزد، و کسی که گناه مردم را معفو دارد خداوند از گناه او عفو فرماید.

مَن یَصْبِر عَلَی الرَزِیَّة یَعَوِّضهُ الله: آن کس که در مصیبت صابر باشد، خداوند از آنچه از وی رفته عوض دهد.

مَن یَکظُم یَأجُرْهُ الله: آن کس که خشم خویش را فرو خورد، خداوند او را پاداش نیک دهد.

من قَدَّرَ رَزَقَهُ الله وَ مَن بَذَّرَ حَرَمَهُ الله: آن کس که کار معاش به اندازه کند خداوند روزی او را فراخ کند، و آن کس که تبذیر مال کند او را محروم گذارد.

مَنِ اقْتَرَبَ مِنْ أَبْوابِ السُّلْطانِ إِفْتَتَنَ. کسی که در حضرت سلطان قربت و منزلت یافت، مفتون گشت.

مَنْ قُتِلَ دُونَ دِینِهِ. فَهُوَ شَهِیدٌ. کسی که کشته شود در صیانت دین خود منزلت شهیدان یابد.

مَن یُرِدِ اللهُ بِه خَیراً یُفَقِّهِهُ فی الدّین: کسی را که خداوند خیر او خواهد او را در مسائل دینیه عالم و فقیه کند.

مَنِ اشتاقَ اِلی الجَنَّة سارَعَ اِلی الخَیراتِ [هر که مشتاق بهشت باشد به اعمال خیر

---

۱. زلات: لغزشها.

شتابد].

مَن اَشفَقَ مِنَ النّارِ لَهی عَنِ الشّهوات. آن کس که از آتش دوزخ بترسد یاد از شهوات نکند.

مَنْ تَرَقَّبَ الْمَوْتَ لَهیٰ عَنِ اللَّذاتِ [هر که انتظار مرگ دارد از لذتها چشم پوشد].

مَنِ اعْتَزَّ بِالْعَبیدِ أَذَلَّهُ اللهُ. آن کس که بندگان را سبب عزت خویش داند، خداوند او را ذلیل کند.

مَنْ غَشَّنا فَلَیْسَ مِنّا [هر که با ما نادرستی کند از ما نیست].

مَنْ أَحْدَثَ في أَمْرِنا هٰذا ما لَیْسَ فیهِ، فَهُوَ رَدٌّ. می‌فرماید: کسی که در شریعت ما حدیث بدعتی کند در شریعت ما نیست، و او مرتد است.

مَنْ تَأَنّی اَصابَ اَوْ کادَ، وَ مَنْ عَجَّلَ اخطَأَ اَوْ کادَ: کسی که کار به حزم و تأنّی کرد طریق صواب جست، یا نزدیک به صواب شد، و آن کس که عجلت نمود خطا کرد، یا نزدیک به خطا افتاد.

مَنْ یَزْرَعْ خَیراً یَحْصُدْ رُغْبَةً، و مَنْ یَزْرَعْ شَرّاً یَحْصُدْهُ نَدامَةً [هر که خیری بکارد سود برد و هر که بدی کارد پشیمانی دِرَوَد].

مَنْ رُزِقَ مِنْ شَیْءٍ، فَلْیَلْزَمْهُ [هر کسی که چیزی نصیبش کرده‌اند در حفظ آن بکوشد].

مَنْ أُنْزِلَتْ إِلَیْهِ نِعْمَةٌ فَلْیَشْکُرْها. مَنْ رَفَقَ بِأُمَّتي رَفَقَ اللهُ بِهِ [هر که با امّت من ملایمت کند خدا با وی ملایمت کند].

مَنْ عادَ مَریضاً لَمْ یَزَلْ في خِرْفَةِ الْجَنَّةِ: کسی که مریضی را عیادت کند همواره جای در جنّت کند.

من دَعا عَلی مَن ظَلَمَهُ فَقَد اِنتَصرَ: کسی که بر ستمکار خویش نفرین کند نصرت یابد.

من مَشی مَع ظالمٍ فَقَد اَجْرمَ مَن تَشَبَّهَ بِقومٍ فَهُو مِنْهُم: کسی که با قومی تشبه جوید در شمار آن قوم رود.

مَن طَلَبَ العِلمَ تَکفَّل اللهُ بِرزْقِه: کسی که در طلب علم کوشد، خداوند کفیل رزق او باشد.

مَن لَم یَنْفَعهُ عِلمٌ ضَرَّهُ جَهلُهُ: کسی را که هیچ علمی سود نکند، جهلش زیان

رساند.

مَن اَبْطاءَ بِه عَملُهُ لَم یَسرَع بِه نَسبُهُ: آن کس را که محاسن کردار به کار نیاید، شرافت نسب فایدتی نبخشد.

مَن جَعلَ قاضِیاً ذُبح بِغَیر سِکّین: کسی که متصدّی قضاوت و حکومت شود، و حکم به حق نتواند بی‌جرحی آشکار هلاک گردد.

مَن حَملَ سَلْعَتهُ فَقَد بُری مِن الکِبرِ: آن کس که کالای خانه را بر دوش خویش حمل دهد از کبر برهد.

من کَذَّب بِالشَّفاعة لم یَنَلها یَوم القِیمَة: آن کس که شفاعت مرا دروغ داند، از شفاعت من در قیامت بی‌بهره ماند.

مَن یَشْتَه کَرامَة الاخِرَة یَدَع زینَة الدُّنیا [هر که حرمت آخرت خواهد زینت دنیا رها کند].

مَن اَحبَّ دُنیاه اَضَرَّ[1] بآخِرَته و من اَحَبَّ آخِرَتهُ اَضرَّ بِدُنیاهُ: کسی که دوست دارد دنیای خود را آخرت خویش را به زیان آرد، و آن کس که آخرت را دوست دارد دنیا را زیان رساند.

حسد است مگر آنکه تواضع دارد].

وَ التَّواضُعَ مِن اَخلاقِ الأنبیاءِ، وَ الْکِبْر مِن اَخلاقِ الکُفّارِ وَ الفَراعِنَةِ [تواضع و فروتنی از اخلاق پیامبران است و کبر و خودپسندی از اخلاق کافران و فراعنه].

اِیّاکُم وَ التَّواضُعَ لِغَنِیٍّ، فَما تَواضَعَ اَحَدٌ لِغَنیٍّ اِلّا ذَهَبَ نَصیبُهُ مِنَ الجنَّةِ.

أبوامامه روایت می‌کند که: یک روز رسول خدا بر ما بیرون آمد، و بر عصای خویش متّکی بود، پس ما بر خواستیم و ایستاده شدیم:

فَقالَ: لا تَقُومُوا کَما تَقُومُ الْأعاجِمُ، یُعَظِّمُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً. خَصْلَتانِ مَنْ کانَتا فیهِ کَتَبَهُ اللهُ شاکِراً، صابِراً. [وَ مَنْ لَمْ یَکُونا فیهِ لَمْ یَکْتُبْهُ اللهُ لا شاکِراً وَ لا صابِراً]. مَنْ نَظَرَ فی دینِهِ إلیٰ مَنْ هُوَ فَوْقَهُ، فَاقْتَدیٰ بِهِ، و نَظَرَ فی دُنْیاهُ إلیٰ مَنْ هُوَ دُونَهُ، فَحَمِدَاللهَ علیٰ ما فَضَّلَهُ بِهِ عَلَیْهِ، کَتَبَهُ اللهُ شاکِراً، صابِراً. مَنْ نَظَرَ فی دینِهِ إلیٰ مَنْ هُوَ دُونَهُ، و نَظَرَ فی دُنْیاهُ إلیٰ مَنْ هُوَ فَوقَهُ، فَأَسِفَ عَلیٰ مافاتَهُ مِنْهُ، لَمْ یَکْتُبْهُ اللهُ شاکِراً، صابِراً [دو خصلت است که در هر که باشد خدا او را صبور و شکرگزار رقم زند و هر که از آن بی‌بهره باشد وی را نه صابر رقم زند نه شکرگزار، هر که در کار دین به کسی که فراتر از اوست بنگرد و او را پیروی کند و در کار دنیا به آنکه فروتر است بنگرد و خدا را بر آنچه بیشتر دارد شکر کند، خدا او را صابر و شاکر رقم زند و هر که در کار دین به آنکه فروتر از اوست بنگرد و در کار دنیا به آنکه فراتر از اوست بنگرد و بر آنچه کمتر دارد تأسف خورد خدا او را نه صابر رقم زند نه شکرگزار].

اَلْحَریصُ الْجاهِدُ، وَ الْقانِعُ الزّاهِدُ یَسْتَوْفِیانِ أَکْلَهُما، غَیرَ مُتَفَقِّصٍ مِنْهُ شَیءٌ، فَعَلامَ التَّهافُتُ فِي النّارِ. حریص و قانع را افزون از رزق مقدّر نرسد پس نشاید کس در اخذ مال رهینهٔ وبال شود و بهرهٔ دوزخ گردد.

گویند: روزی رسول خدا در قبرستان بقیع عبور می‌داد، پس بر سر قبری بایستاد و فرمود:

اَلانَ اَقْعَدُوهُ وَ اسْئَلُوهُ، وَ الَّذی بَعَثَنی بِالحَقِّ نَبِیّاً، لَقَدْ ضَرَبُوهُ بِمِرْزَبَةٍ مِنْ نارٍ لَقَدْ تَطایَرَ قَلْبَهُ ناراً: فرمود: الآن این مرده را نشاندند و از او پرسش کردند، و چنانش با حربه آتشین بزدند که دلش همخانهٔ آتش گشت.

و بر قبر دیگر گذشت و نیز چنین فرمود، آنگاه گفت:

لَوْلاٰ أَخْشیٰ عَلیٰ قُلُوبِکُمْ، لَسَئَلْتُ اللهَ أَنْ یُسْمِعَکُمْ مِنْ عَذابِ الْقَبْرِ مِثْلَ الَّذي

أَسْمَعُ: اگر بر ضعف دلهای شما ترسناک نبودم، از خدای خواستار می‌شدم تا بشنواند شما را از عذاب قبر، چنانکه من می‌شنوم.

گفتند: یا رسول الله کردار این دو کس چه بود؟

فَقالَ: کانَ اَحَدُهُما یَمشی بِالنَّمیمَةِ بَینَ الناسِ وَکانَ الْاٰخَرُ لاٰ یَسْتَبْرِیءُ مِنَ الْبَولِ: فرمود: نخستین در میان مردم فتنه می‌افکند، و آن دیگر از طهارت بول مسامحت می‌نمود.

مَثَلُ الْاَخَوَیْنِ مِثْلُ الْیَدَینِ، تَغْسِلُ اِحْداهُمَا اَلْاُخْری [حکایت دو برادر چون دو دست است که یکی دیگری را بشوید].

مَنْ اَرادَاللهُ به خَیراً، رَزَقَهُ اللهُ خَلیلاً، صالحاً [هر که خدا خیر او خواهد دوستی شایسته نصیب وی کند].

اِنْ نَسِیَ ذَکَّرَهُ، وَاَنْ ذَکَرَ اَعَانَهُ. اَوَّلُ ما یُوضَعُ فی الْمیزانِ، حُسنَ الْخَلْقِ وَ السَّخاءُ. و لَمّا خَلَقَ اللهُ الایمانَ؛ قال: اَللّٰهُمَّ قَوِّنی فَقوّاهُ بِحُسنِ الْخُلقِ وَ السَّخاءِ، وَ لَمّا خَلَقَ الله الکُفْرَ، قالَ: اَللّٰهُمَّ قَوِّنی. فَقَوّاهُ بِالبُخلِ وَ سُوءِ الخُلقِ: اول چیزی که در قیامت سنجیده می‌شود سخا و حسن خلق است، و چون خداوند ایمان را بیافرید، عرض کرد که: الهی مرا به نیرو کن. او را به جود و حسن خلق نیرو داد. و چون کفر را بیافرید، عرض کرد: الهی مرا نیرو بخش، او را به بخل و سوء خلق نیرو داد.

حُسْنُ الخُلقِ زمامٌ [مِنْ رَحْمَةِاللهِ] فی أَنْفِ صاحِبِه، وَ الزَّمامُ بِیَدِالمَلِکِ، وَ الْمَلِکُ یَجُرُّهُ إلَی الْخَیرِ، وَ الْخَیرُ یَجُرُّهُ اِلی الْجنَّةِ. وَ سُوءِ الْخَلقِ زِمامٌ [مِنْ عَذابِ اللهِ] فی أَنْفِ صاحِبِه، وَ الزَّمامُ بِیَدِ الشَّیطانِ، وَ الشَّیطانُ یَجُرُّهُ اِلی الشَّرِّ، وَ الشَّرُّ یَجُرُّهُ اِلی النّارِ [نیک‌خوئی زمام رحمت خداست که در بینی صاحب آن است و زمام به دست فرشته است و فرشته او را به سوی نیکی می‌کشاند و نیکی او را به سوی بهشت می‌راند. و بدخوئی عذاب خداست که در بینی صاحب آن است و زمام به دست شیطان است و شیطان او را به سوی بدی می‌کشاند و بدی او را به سوی جهنم می‌راند].

مَنْ اَصْبَحَ مَرْضِیّاً لِاَبَویهِ، اَصْبَحَ لَهُ بابانِ مَفْتُوحانِ اِلی الجَنَّةِ، وَ مَنْ أَمْسی مِثْلَ ذلِکَ وَ اِنْ کانَ واحِداً فَواحِدٌ. وَ مَنْ اَصْبَحَ مُسْخَطاً لِاَبَوَیْهِ اَصْبَحَ لَهُ بابانِ مَفْتُوحانِ اِلی النّارِ وَ مَنْ أَمْسی مِثْلَ ذلِکَ وَ اِنْ کانَ واحِداً فَواحِدٌ.

مَنْ أَحبَّ اَن يَعلَم كَيفَ مَنْزلتُهُ عِندَاللهِ، فَلْيَنْظُر كَيف مَنزلَةُ اللهِ عِندهُ، فَانَّ كُلَّ مَن خَيَّرَ لَهُ الْاَمرانِ: أَمرُ الدُّنيا وَ أَمْرُ الاخِرَةِ، فَاختارَ أَمرُ الاخِرَة، فَذاکَ الَّذی يُحِبُّ اللهَ، وَ مَن اَختارَ اَمْرَ الدُّنيا عَلَى الاخِرَةِ، فَذاکَ الَّذی لا مَنْزَلَةَ لِلهِ عِنْدَهُ.

اَكْثِرُوا [مِنْ] ذِكْرِ هادِمِ اللَّذّاتِ [مرگ را بسیار به یاد آرید].

فَاِنَّكُم اِنْ ذَكَرْتُمُوهُ فی ضيقٍ، وَسَعَّهُ عَلَيكُم فَرضيتُمْ بِه، وَ اِن ذَكرتُمُوهُ فی غَناءٍ بَغَضَّهُ إلَيكُم فَجُدْتُم بِه، فَانَّ المَنايا قاطِعاتُ الامالِ، و اللَّيالی مُدنيات الاجالِ، و اِنَّ الْمَرْءَ بَيْنَ يَوَمَينِ: يَومٌ قَدْ مَضی اُحْصِیَ فيهِ عَمَلُهُ فَخُتِمَ عَلَيهِ، وَ يَومٌ قَدْ بَقی فَلا يَدْری لَعَلَّهُ لا يَصِلُ اِلَيهِ [انسان میان دو روز است، روزی که گذشت و اعمالش به حساب آمده و مختوم گشته و روزی که باقی مانده ولی چه می‌داند شاید به آن روز نرسد].

اِنّ العَبد عِندَ خُرُوج نَفْسِه و حُلُولِ رَمْسِه، يَرى جَزاءَ ما أَسْلَفَ و قِلَّةَ غَناءٍ ما اَخْلَفَ، و لَعَلَّهُ مِن باطِلٍ جَمَعَهُ، اَوْ مِن حَقٍّ مَنَعَهُ.

ما مِنْ عالِمٍ اَو مُتَعلِّمٍ يَمرُّ بقَريةٍ من قُرىَ المسلِمينَ، اَوْ بَلدَةٍ مِنْ بِلادِ المسْلِمينَ و لَم يَأكُلْ مِن طَعامِهِم، و لم يَشرَبْ من شَرابِهِم، و دَخَل من جانِبٍ و خَرَجَ من جانِبٍ اَخَرَ، الّا رَفَعَ اللهُ تعالی عَذابَ قُبُورِهم اَربَعينَ يَوماً.

اَلْعِلْمُ عِلْمانِ: فَعِلْمٌ فی الْقَلبِ، فَذلِکَ الْعِلْمُ النّافِعُ، وَ عِلْمٌ عَلَى اللِّسانِ فَذلِکَ حُجَّةُ اللهِ عَلى ابنِ آدَمَ [علم دو علم است: علمی که در قلب است و علم نافع همین است و علمی که بر زبان است و او حجّت خدا بر فرزند آدم است].

اِنّی لا اَتَخوَّفُ عَلى اُمّتی مُؤْمِناً، و لا مُشرِكاً. فَاَمّا المؤْمِنُ فَيَحْجُزُهُ ايمانُهُ، و أمّا المُشرِكُ فَيَقْمَعُهُ كُفرُهُ، و لكِن اَتَخوَّفُ عَلَيكُم مُنافِقاً، عَليم اللِّسانِ يَقُولُ ما تَعْرِفُون، و يَعْمَلُ ما تَنْكِرُون. اِنَّ شَرَّالاشْرارِ اَشْرارُ العُلماءِ، وَ اِنَّ خَيرَ الْاَخيارِ خِيارُ الْعُلماءِ. مَنْ تَعَلَّم حَدَيثينِ يَنْفَعُ بِهِما، كانَ خَيراً لَهُ مِن عِبادَةِ سَبْعَين سَنَةً.

اِنَّ مَثَلَ ما بَعَثَنی بِه رَبّی مِنَ الهُدى وَ العِلم، كَمَثَلِ غَيثٍ اَصابَ اَرضاً، مِنها طائِفَةٌ طَيِّبَةٌ، فَقَبِلَتِ الماءَ فَاَنْبَتتِ العُشْبَ و الكَلاءِ الْكَبير، و كانَت مِنها أجادِبُ[1] اَمْسَكَتِ الماءَ، فَنَفَع اللهُ بِها النّاسَ فَشَرِبُوا مِنها وَ سُقُوا و زَرَعُوا، و أَصابَ طائِفَةً مِنها اُخرى، اِنّما هِیَ قيعاتٌ[2]، لا تُمسِكُ و لا تُنْبِتُ كَلاءً، فَذلِکَ مَثَل من فَقَه فی دينِ اللهِ، و تَفَقَّهَ

---

۱. أجادب: زمین‌هائی که در آنها گیاه نمی‌روید؛ ولی به جهت صلابت و سختی، آب باران برای مدتی در آنها باقی می‌ماند.

۲. قیعات: زمین پست هموار، نرم دور از کوه.

فیما بَعَثَنِی اللهُ بِه، فَعَلِمَ و عَلَّمَ، و مَثَلُ مَن لَم یَرْفَع بِذلِکَ رأساً و لَم یَقْبَل هُدَی اللهِ الَّذی اُرْسِلْتُ بِه.

لا حَسَدَ یَعنی: لا غِبطةَ اِلّا فی اِثنَین: رَجُلٌ آتیهُ اللهُ مالاً، فَسَلَّطَهُ عَلی هَلَکَته[1] فی الحَقِّ، و رَجُلٌ آتیهُ اللهُ الحِکْمَة، فَهُو یَقْضی بها و یُعَلِّمُهَا النّاسَ.

مَنِ ازْدادَ فی الْعِلْمِ رُشْداً و لَمْ یَزْدَد فی الدُّنیا زُهداً، لَم یَزْدَد مِنَ الله اِلّا بُعداً [هرکه علمش فزون شود و بی‌رغبتی وی به دنیا فزون نشود دوریش از خدا بیشتر شود].

خَصْلَتانِ لا شَیءَ اَفضَلُ مِنهُما الایمانُ بِاللهِ، وَ النَّفعُ لِلْمُسلِمینَ، و خَصلَتانِ لا شَیءِ اَخبَثُ مِنهُما الشِّرکُ بِاللهِ، وَ الْاَضرارِ لِلمُسْلِمین.

ما رَأیت مِثلَ الجنَّة نامَ طالِبُها، و ما رَأیت مِثلَ النّار نامَ هارِبُها.

اِنَّ رَجُلَینِ کانا فی بَنی‌اسرائیلَ مُتحابَّینِ، اَحدُهُما مُجتَهِدٌ فی العِبادَةِ و الاخَر مُذنِبٌ، فَجَعَلَ یَقُولُ المُجتَهِدُ: اقْصُرْ عَلی ما أنتَ فیهِ فَیَقُولُ: خلّنی و رَبّی، حَتّی وَجَدَهُ یَوماً عَلی ذنبٍ اسْتَعظَمَهُ، فَقال: اقْصُرْ، قالَ: خلّنی و رَبّی، اَبعثتَ عَلیَّ رَقیباً؟ فَقالَ: واللهِ لا یَغْفِرُالله لَکَ و لا یُدْخِلُکَ الجنَّةِ. فَبَعَثَ اللهُ اِلیهِما مَلکاً، فَقَبَضَ اَرْواحَهُما فَاجْتَمعا عِندهُ، فَقال لِلْمُذنِب ادخِلُ الجنَّةِ بِرَحمَتی، و قال لِلاخَرِ اَتستطیعُ اَن تَحظُرَ عَلی عَبدی رَحمَتی؟ فَقالَ: لا یا رَبِّ. قالَ: اذْهَبُوا بِه الی النّارِ.

لَوْ یَعْلَمِ الْمؤْمِنُ ما عِندَاللهِ مِنَ الْعُقُوبَةِ، ما طَمِعَ فی الْجَنَّةِ اَحدٌ، وَ لَوْ یَعْلَمِ الْکافِرُ ما عِنْدَاللهِ مِنَ الرَّحْمَةِ، ما قَنطَ مِنَ الجَنَّةِ اَحَدٌ. اگر بداند مؤمن عقوبتهای خداوند را هیچ آفریده طمع در جنّت نبندد، و اگر بداند کافر رحمتهای خداوند را، هیچ یک مأیوس از دخول بهشت نگردند.

اَلجَنَّةُ مِأَةُ دَرَجَةٍ، تِسْعَةٌ و تِسْعُونَ لِأَهْلِ الْعَقْلِ، و واحِدَةٌ لِسآئِرِ النّاسِ. [بهشت صد درجه است نود و نه درجهٔ آن برای عاقل و یک درجهٔ آن بر سایر مردم است].

از رسول خدا پرسش کردند که فقر چیست؟ فَقالَ: خَزانَةٌ مِن خَزائِنِ اللهِ.

دیگر باره بپرسیدند. فَقالَ: کَرامَةٌ مِنَ اللهِ. قیل ثالثاً ما الفَقْرُ؟ فَقالَ: لا یُعْطیهِ اللهُ اِلّا نَبِیّاً، مُرْسَلاً اَوْ مُؤمِناً، کَریماً عَلَی اللهِ.

قالَ رَسُول اللهِ ﷺ: اَوْحَی اللهُ اِلی اِبراهیمَ. فَقالَ: یا اِبراهیمُ خَلَقتُکَ وَ ابْتَلَیتَکَ بِنارِ نمرُودَ، فَلَوِ ابْتَلَیتُکَ بِالفقرِ و رَفَعتُ عَنکَ الصَّبْرَ فَما تَصْنَعُ؟ خداوند ابراهیم را وحی

---

۱. هلکة: نیستی، هلکة مال: انفاق کردن آن.

فرستاد، فرمود: ای ابراهیم تو را خلق کردم و به آتش نمرود مبتلا ساختم، اگر ترا به فقر ممتحن می‌داشتم و صبر از تو بر می‌گرفتم چه می‌کردی؟

قالَ: اِبراهیمُ: یا رَبِّ الفَقرُ اِلیَّ اَشَدُّ مِن نارِ نمرُودَ: عرض کرد: فقر در نزد من سخت‌تر است از نار نمرود.

قال الله: فَبِعِزَّتی وَ جَلالَتی ما خَلَقْتُ فی الماءِ و الْاَرضِ اَشَدَّ مِنَ الفَقْرِ. خداوند فرمود: به عزّت و جلالت من که در آب و خاک چیزی سخت‌تر از فقر خلق نکرده‌ام.

قالَ: یا رَبِّ مَنْ أَطْعَمَ جائِعاً فَما جَزاؤُهُ؟ قالَ: جَزاؤُهُ الْغُفْرانُ، و إِنْ کانَ ذُنُوبُهُ تَمْلَأُ ما بَینَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ. لَوْ لاٰ رَحْمَةُ رَبّي عَلیٰ فُقَراءِ أُمَّتي، کادَ الْفَقْرُ یَکُونُ کُفْراً: ابراهیم عرض کرد: اگر کس گرسنه را سیر کند جزای او چیست؟ خطاب آمد که آمرزش گناهان، اگر چندان باشد که مابین آسمان و زمین را آکنده دارد، پس رسول خدای فرمود: اگر رحمت خداوند شامل حال فقرای امّت من نباشد، بعید نیست که کافر گردند.

این وقت اَبوهُرَیْره عرض کرد که: پاداش مؤمنی که بر فقر صبر کند چیست؟

قال: إِنَّ فِي الْجَنَّةِ غُرْفَةً مِنْ یاقُوتَةٍ حَمْراءَ، یَنْظُرُ إِلَیْها أَهْلُ الْجَنَّةِ، کَمٰا یَنْظُرُ أَهْلُ الْأَرْضِ إِلیٰ نُجُومِ السَّماءِ، لاٰ یَدْخُلُ فیها إِلاّٰ نَبِيٌّ فَقیرٌ، أَوْ شَهیدٌ فَقیرٌ. فرمود: در بهشت غرفه‌ای است از یاقوت سرخ که أهل بهشت آن را چنان نگرند که مردم زمین ستارگان آسمان را، و داخل نمی‌شود در آن الّا پیغمبری فقیر، یا شهیدی فقیر.

قالَ الفُقَراءُ لِرَسُول اللهِ ﷺ إِنَّ الاَغْنِیاءَ ذَهَبُوا بِالجَنَّةِ یَحُجُّونَ و یَعْتَمِرُونَ و یَتَصَدَّقُونَ وَ اِنّا لا نَقْدِرُ، فَقالَ: رَسُولُ الله ﷺ: اِنَّ مَن صَبَرَ، وَ احْتَسَبَ مِنکُم، تَکُن لَهُ ثَلثُ خِصالٍ لَیْسَت لِلأَغنیاءِ:

اَحَدُها اَنَّ فی الجَنَّةِ غُرَفاً یَنْظُرُ اِلَیها اَهلُ الجنَّةِ، کَما یَنْظُرُ اهلُ الاَرضِ الی نُجُومِ السَّماءِ، لا یَدْخُلُها اِلّا نَبِیٌّ فَقیرٌ اَوْ شَهیدٌ فَقیرٌ، اَوْ مُؤْمِنٌ فَقیرٌ.

وَ ثانیها یَدْخُل الفُقراءُ الجنَّةَ، قَبلَ الاَغنیاءِ بِخَمسِمِائَةِ عام.

وَ ثالِثُها إذا قالَ الغَنِیُّ: سُبحانَ اللهُ وَ الحَمْدُ لِلهِ وَ لا اِلهَ اِلّاَ اللهُ وَ اللهُ اَکْبر و قالَ الفَقیرُ مِثلَ ذلِکَ، لَم یَلحِقَ الغَنِیُّ بِالفَقیرِ، وَ اِن اَنْفَقَ فیها عَشَرَةَ آلافِ دِرْهَمٍ، و کَذلِکَ اَعمالُ البِرِّ کُلُّها. فَقالُوا: رَضینا.

أبٌ مَنْ وَلَدَّکَ، و أَبٌ مَنْ زَوَّجَکَ، وَ أَبٌ مَنْ عَلَّمَکَ: آن کس که تو را زن دهد، و آن کس که تو را آموزگاری کند، منزلت پدر دارد.

مَن اَکَلَ فی الیَومِ مَرّةً، لَم یَکُن جائِعاً، و مَن اَکَلَ مَرَّتینِ لَم یَکُن عابِداً، و مَنْ اَکَلَ ثَلثَ مَرّاتٍ ارْبَطُوهُ مَعَ الدَّوابِ.

اِنّما مَثَلُ اَحَدِکُم وَ اَهلِه و مالِه و عَمَلِه، کَرَجلٍ لَهُ ثَلثَةُ اِخوَةٍ، فَقالَ لِاَخیهِ الّذی هُوَ مالَهُ حینَ حَضَرَتْهُ الوَفاةُ و نَزَلَ بِه الموتُ: ما عِندَکَ؟ فَقَد تَری ما نَزَلَ بی فَقالَ لَهُ اَخُوهُ الّذی هُوَ مالُهُ مالَکَ عِندی غَناءٌ، و لا نَفعٌ اِلّا ما دُمْتَ حَیّاً، فَخُذ مِنّی المالَ ما شِئْتَ، فَاِذا فارَقْتُکَ فَیُذْهَبُ بی اِلی مَذْهَبِ مَذْهَبِکَ، و سَیَأخُذُنی مَن تَکْرَهُ.

فَالْتَفَتَ النَّبیُّ اِلی اَصْحابِه، فَقالَ: هذا الاَخُ الّذی هُو مالُهُ، فَایُّ اَخٍ تَرونَ هذا؟ فَقالُوا: اَخٌ لا نَری لَه طائلاً، ثُمّ قالَ لأَخیهِ الّذی هُو أهلُهُ و قَد نَزَلَ بِهِ الموتُ: ما ذا عِندَکَ فی نَفعی و لِلدَّفع عَنّی؟ فَقد نَزَلَ بی ما تَری. فقالَ: عِندی لَکَ اَن اُمَرِّضَکَ اَقُومُ عَلیکَ، فاِذا مِّتَ غَسَّلتُکَ ثُمَّ کَفَّنتُکَ و اَحمَلُکَ فی الحامِلینَ فَقالَ: هذا اَخُوهُ الّذی هُو اَهلهُ، فَاَیُّ اَخٍ تَرونَ هذا؟ فَقالُوا: اَخٌ غَیرُ طائِلٍ یا رَسُولَ‌الله! ثمّ قال لِاَخیهِ الّذی هُو عَمَلُهُ: ما ذا عِندکَ فی نَفعی و الدَّفع عَنّی؟ فَقَد تَری ما نَزَلَ بی فَقالَ: اُونِسُ وَحْشَتَکَ، و أذهِبُ غَمَّکَ، و اُجادِلُ عَنکَ فی القَبرِ، و اُوَسِّعُ عَلیکَ جَهدی ثمّ قال ﷺ: هذا اَخُوهُ الّذی هُوَ عَمَلهُ، فَایُّ اَخٍ تَرونَ هذا؟ فقالُوا: هذا خَیرُ اخٍ یا رَسُول الله! فقال: الاَمرُ هکَذا.

مَن لَذَّذَ اَخاهُ بِما یَشْتَهی، کُتِبَ لَهُ اَلفُ اَلفِ حَسَنَةٍ وَ مُحی عَنه اَلفُ اَلفِ سَیِّئَةٍ و رُفِعَ لَهُ اَلفُ اَلفِ دَرَجةٍ.

و اَطْعَمَهُ اللهُ مِن ثَلاثِ جَنَّةٍ: الفِردَوس و جَنَّةِ عَدنٍ و جَنَّةِ الخُلدِ، وَ اَن لا یَقُولَ اُقَدِّمُ طَعاماً، بَل یُقَدِّمُ فَاِنِ اشْتَهی اَکَل و اِلّا رَفَعَ.

اَلنَّعلِ السَّوداءُ فیها ثَلاثُ خِصالٍ: تُضعِفُ البَصَرَ، و تُرخِی الذَّکَر و تُورِثُ اَلهمَّ، و هِیَ مَعَ ذلِکَ لِباسُ الجَبّارینَ: کفش سیاه مضعف بصر و مرخی[1] ذکر و مورث هم هست، با اینکه پوشش مردم جبّار است.

النَّعلُ الصَّفَراءُ فیها ثَلثَ خِصالٍ: تَحدُّ البَصَرَ، و تَشُدُّ الذَّکَرَ، و تَنْفِی الهمَّ، و هِیَ مَعَ ذلک لِباسُ الأنبِیاءِ: کفش زرد تند می‌کند بینش را و سخت می‌کند مردی را، و دفع

---

۱. مرخی: سست‌کننده.

می‌دهد هم را، و آن پوشش انبیا است.

مَنْ دَخَلَ السُّوقَ قاصِداً لِشِراءِ نَعْلٍ بَیْضاءَ، لَمْ یَلْبِسْها حَتّیٰ یَکْتَسِبَ مالاً مِنْ حَیْثُ لاٰ یَحْتَسِبُ: کسی که به قصد خریدن کفش سفید به بازار رود و ابتیاع کند، هنوز نپوشیده باشد که از جائی که گمان نکرده است مالی به دست کند.

ثَلٰثَةٌ لاٰ یُکَلِّمُهُمُ اللهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ، و لاٰ یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ و لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ: شَیْخٌ زانٍ، و إِمامٌ کَذّابٌ، و عائِلٌ مَزْهُوٌّ [سه کسند که روز قیامت خداوند به آنها سخن نگوید و به آنها ننگرد و عذابی دردناک دارند. پیر زناکار و پادشاه دروغگو و درویش مغرور].

مَنْ فارَقَ رُوحُهُ جَسَدَهُ، و هُوَ بَرِیءٌ مِنْ ثَلٰثَةٍ دَخَلَ الْجَنَّةَ: الْکِبْرِ وَ الدَّینِ وَ الْغُلُولِ.

مَنْ لَم یَتَوَرَّعْ فی دینِ اللهِ اِبتَلاهُ اللهُ بِثَلاثٍ: امّا اَن یُمیتَهُ شاباً، اَوْ یُوقِعَهُ فی خِدمَةِ السُّلطانِ، اَوْ یُسْکِنَه فی الرَّساتیقِ. ثلثٌ لا یُغَلُّ عَلَیهُنَّ قَلبُ مُسلِمٍ: اِخلاص العَمَلِ لِلهِ و النَّصیحَةُ لِلمُسْلِمینَ، و لُزُومُ جَماعَتِهِم. فَاِنْ دَعْوَتَهُم تُحیطُ مِن وَرائِهِم.

أَفْضَلُ الْأَعْمالِ مِنْ أُمَّتی ثَلٰثَةٌ: طالِبُ الْعِلْمِ حَبیبُ اللهِ، وَ الْغازي وَلِیُّ اللهِ، وَالْکاسِبُ مِنْ یَدِهِ خَلیلُ اللهِ. ثَلٰثَةٌ لَهُمْ أَجْرانِ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ اٰمَنَ بِنَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَالْعَبْدُ الْمَمْلُوکُ أَدّیٰ حَقَّ اللهِ و حَقَّ مَوالیهِ، و رَجُلٌ: کانَتْ عِنْدَهُ أَمَةٌ یَطَأُها، فَأَدَّبَها فَأَحْسَنَ تَأْدیبَها، و عَلَّمَها فَأَحْسَنَ تَعْلیمَها، ثُمَّ أَعْتَقَها فَتَزَوَّجَها، فَلَهُ أَجْرانِ.

اَبْغَضُ النّاسِ اِلَی اللهِ ثَلٰثَةٌ: مُلْحِدٌ فی الحَرَمِ و مُبتَغٍ فی الاِسْلامِ سُنَّةً جاهِلِیَّةً و مُطَلِّبُ دَمِ امرىءٍ لِیُهریقَ دَمَهُ، لا یَدْخُلُ الجَنَّةَ خَبٌّ و لا بَخیلٌ و لا مَنّانٌ.

اَتَّقُوا المَلاٰعَنِ الثَّلٰثَةِ: البَراز فی المَوارد، و قارِعَة الطَّریق و الظِلِّ.

اَقْرَبُ ما یَکُونُ الرَّبُّ مِنَ العَبدِ فی جَوفِ اللَّیلِ الاخِرِ، فَاِنِ اسْتَطَعتَ اَن تَکُونَ مِمَّن یَذکُرُاللهَ فی تِلکَ السّاعَةِ، فَکُن.

اِنَّ المسلِمُ اِذا عادَ اَخاهُ المُسْلِمَ، لَم یَزَل فی خِرْفَةِ الجنَّةِ حَتّی یَرْجِعَ.

اِنَّ اللهَ تَعالی یَقُولُ یَوْمَ القِیمَةِ، یَا بنَ آدَمَ مَرِضتُ فَلَم تَعُدْنی. قالَ: یا رَبِّ! کَیفَ اَعُودَکَ؟ و اَنتَ رَبُّ العالَمینَ. قالَ: اَما عَلِمْتَ اَنَّ عَبدی فُلاناً مَرِضَ؟ فَلَم تَعُدْهُ اَما عَلِمتَ اِنَّکَ لَوْ عُدتَهُ لَوَجَدْتَنی عِنْدهُ. یَابنَ آدَمَ اِسْتَطْعَمْتُکَ فَلَم تُطْعِمْنی. قالَ یا رَبِّ کَیفَ اَطْعِمُکَ وَ اَنتَ رَبُّ الْعالَمینِ. فَقالَ: اَما عَلِمْتَ اَنَّهُ اسْتَطْعَمَکَ فُلانٌ فَلَم تُطْعِمهُ. اما عَلِمْتَ اِنَّکَ لَوْ اَطْعَمْتَهُ لَوَجَدتَ ذٰلِکَ عِندی؟ یَا بنَ آدَمَ اِسْتَسقَیتکَ فَلَم تَسْقِنی. قالَ: یا رَبِّ کَیفَ اَسْقیکَ و اَنتَ رَبُّ العالَمینَ؟ قالَ اِسْتَسْقاکَ عَبْدی فُلانٌ فَلَم تَسقِه

اَما عَلِمْتَ اِنَّکَ لَوْسَقَیتَهُ لَوَجَدْتَ ذٰلِکَ عِندی.

[خداوند روز رستاخیز گوید: آدمیزاد! بیمار شدم مرا عیادت نکردی، گوید: خدایا چگونه تو راکه پروردگار جهانیانی عیادت کنم؟ گوید: مگر نمی‌دانی که فلان بندهٔ من بیمار بود او را عیادت نکردی مگر نمی‌دانی که اگر او را عیادت می‌کردی مرا پیش او می‌یافتی، آدمیزاد! من از تو غذا خواستم به من ندادی! گوید: پروردگارا چگونه تراکه پروردگار جهانیانی غذا دهم؟ گوید: مگر نمی‌دانی که فلان بندهٔ من از تو غذا خواست و به او غذا ندادی، مگر نمی‌دانی که اگر او را غذا می‌دادی اکنون پاداش آن را پیش من می‌یافتی. آدمیزاد! از تو آب خواستم به من آب ندادی! گوید: چگونه تراکه پروردگار جهانیانی آب بدهم. گوید: فلان بندهٔ من از تو آب خواست به او آب ندادی، اگر به او آب داده بودی اکنون پاداش آن را پیش من می‌یافتی].

اَفْضَلُ الاَعْمالِ ثَلثَةٌ: اَلتَّواضُعُ عِندَ الدُّولَةِ، وَ الْعَفْوُ عِندَ الْقُدْرَةِ، وَ الْعَطِیَّةُ بِغَیرِ الْمِنَّةِ

[بهترین کارها سه چیز است: تواضع به هنگام دولت، و عفو به هنگام قدرت، و بخشش بدون منّت].

اَلعَقْلُ ثَلاثَةُ اَجزاءٍ، فَمَن تَکُن فیهِ فَهُو العاقِلُ، وَ مَنْ لَم تَکُن فیهِ فَلا عَقْلَ لَهُ: حُسْنَ مَعْرَفَةِالله و حُسْنُ طاعَةِ الله، و حُسنُ الظَّنِّ بِالله.

مَنْ اَشْرَبَ قَلبَهُ حُبَّ الدُّنیا و رَکِنَ اِلَیها اِلتاطَ مِنها بِشُغلٍ لا یَبلُغُ غَناهُ، و اَملٍ لا یَبلُغُ مُنتَهاهُ، و حَرِصَ لا یُدرِکُ مَداهُ. ثَلثةٌ یُظِلّهُمُ الله تَحتَ ظِلِّ عَرشه، یَوم لا ظِلَّ اِلّا ظِلّ العَرش: المتوَضِّیءُ فی مَکانِه، و الماشی اِلی المَسجِد فی الظُّلم، و مُطْعِمُ الجائِع.

اَعطُوالله الرِّضا مِن قُلُوبِکُم، لَتَظْفُروا بِثَوابِ الله یَومَ فَقرِکُم وَ الافلاسِ.

اَیُّما رَجلٍ قَدَّمَ ثَلثة اَولادٍ لَم یَبلُغُوا الحَنثَ، اَوِ المرأةِ قَدَّمت ثَلثة اَوْلادٍ، فَهُم جنَّة لَه یَسترُوُنهُ مِنَ النّارِ: هر مردی یا زنی که سه تن از اولادش قبل از بلوغ بمیرند او را از آتش دوزخ سپری باشند.

دَعائِمُ الْإِیْمانِ أَرْبَعَةٌ: الْأُولیٰ أَنْ تَعْرِفَ رَبَّکَ. الثّانِیَةُ أنْ تَعْرِفَ ما صَنَعَ بِکَ. الثّالِثَةُ ما أَرادَ مِنْکَ. الرّابِعَةُ أَنْ تَعْرِفَ ما یُخْرِجُکَ مِنْ دینِکَ. أَرْبَعَةٌ لاٰ یَنْظُرُ اللهُ إِلَیْهِمْ یَوْم الْقِیٰمَةِ: عاقٌّ و مَنّانٌ و مُکَذِّبٌ بِالْقَدَرِ و مُدْمِنُ خَمْرٍ [چهار کس را خداوند در روز رستاخیز نمی‌نگرد: عاق والدین، منّت‌گزار، کسی که تقدیر را تکذیب کند و شرابخوار].

لا تَكْرَهُوا الاَربَعةِ فَاِنّها اَمانٌ مِنَ الاَربَعَة: لا تَكْرَهُوا الزُّكامَ، فانَّه اَمانٌ من الجُذام، و لا تَكْرَهُوا الدَّماميلَ، فانَّه اَمانَ من البَرَصِ، و لا تَكرَهُوا الرَّمدَ، فانَّه اَمانٌ من الْعَمى، و لا تَكْرَهُوا لسُّعالَ فَانَّه اَمانٌ من الفالِج.

اَرْبَعَةٌ مِن قَواصِمِ الظَّهرِ: اِمامٌ يَعصِى الله و يُطاعُ اَمرهُ و اَمرَأةٌ يَحفظُها زَوجُها، و هى تَخوَنُه، و فَقرٌ لايَجد صاحِبُهُ له مُداوِياً و جارَ سَوءٍ فى دارِ مُقام.

مَن سَلَمَ مِن رِجالِ اُمّتى مَن اَربَع خِصالٍ فَلَهُ الجنَّة: مِنَ الدُّخُول فى الدُّنيا، وَ اِتّباع الهَوى، و شَهوَةِ البَطْنِ، و شَهْوَة الفَرج. و من سَلَمَ مِن نِساءِ اُمّتى من اَربَع خِصالٍ فَلَهَا الجنّة: اِذَا حَفَظَتْ مابَين رِجلَيها، و اَطاعَت زَوجها، و صَلَّت خَمساً و صامَت شَهرها.

اَربعٌ يُمتِنَ القَلبَ: الذَّنبُ عَلى الذَّنبُ، و كَثرةُ مُنافَسِةَ النِّساءِ، و مماراةُ الاَحْمق يَقُولُ و تَقُولُ، و لا مَرجَعَ اِلى خَيرٍ اَبداً و مُجالَسَةُ الموتى. فَقيلَ: يا رَسُولَ اللهِ و ما المَوتى فَقالَ: كُلُّ غَنىٍّ مُترفٍ.

الشَّيْبُ في مُقَدَّمِ الرَّأْسِ يُمْنٌ، و فِي الْعارِضَينِ سَخاءٌ، و فِي الذَّوائِبِ شَجاعَةٌ، و فِي الْقَفا شُؤْمٌ.

يَلْزَمُ الْحَقُّ لِاُمَّتي فـي أَرْبَـعٍ: يُـحِبُّونَ التّـائِبَ و يَـرْحَمُونَ الضَّـعيفَ، و يُـعينُونَ الْمحْسِنَ، و يَسْتَغْفِرُونَ لِلْمُذْنِبِ.

أَرْبَعَةٌ قَليلُها كَثيرٌ: الْفَقْرُ، وَ الْوَجَعُ، وَ الْعَداوَةُ، وَ النّارِ [چهار چیز است که اندک آن بسیار است: بینوائی و درد و دشمنی و آتش].

أَرْبَعَةٌ قِوامُ الدّينِ: عالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ لِعِلْمِه، و جاهِلٌ لا يَسْتَنْكِفُ أنْ يَتَعَلَّمَ، و جَوادٌ لا يَمُنُّ بِمَعْرُوفٍ، و فَقيرٌ لا يَبيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْياهُ.

اَلرِّجالَ اَربَعةٌ: سَخِىٌّ، و كَريمٌ، و بَخيلٌ، و لَئيمٌ. فَالسَّخىُّ الَّذى يَاكُلُ و يُعطى. وَ الكريمُ الَّذى لا يَاكُل و يُعطى. و البَخيلُ، الَّذى يَأكُلُ و لا يُعطى و اللَّئيمُ، الَّذى لا يَاْكُلُ و لا يُعطى [مردان چهار قسمند: بخشنده و جوانمرد و بخیل و فرومایه. بخشنده آن است که بخورد و بخوراند. جوانمرد آن است که نخورد و بخوراند. و بخیل آن است که بخورد و نخوراند. و فرومایه آن است که نه بخورد و نه بخوراند].

اِذا قالَ العَبدُ: «لا اِلهَ اِلّا اللهُ» فَينبَغى اَن يَكُون مَعهُ تَصديقٌ، و تَعظيمٌ، و حَلاوةٌ، و حَرُمةٌ، فَاِذا قالَ: «لا اِلهَ اِلّا اللهُ» و لَم يَكُن مَعَهُ تَعظيمٌ، فهو مُبتَدِعٌ. و اِذا لَم يَكُن مَعَهُ حَلاوةٌ فَهُو مُراءٍ. وَ اِذا لم يَكُن مَعَهُ حُرمةٌ فَهُو فاسِقٌ.

اِنَّ الله وَضَع اَربعاً فی اَربع: بَرَکَة العِلمِ فی تَعظیمِ الأُستاذِ، و بَقاءَ الایمانِ فی تَعظیمِ اللهِ، و لَذَّة العَیش فی بِرِّ الوالِدَینِ، و النَّجاةَ من النّارِ فی تَرکِ اِیذاءِ الخَلقِ.

اَرْبَعَةٌ یُبْغِضُهُمُ اللهُ: اَلْبَیاعُ الْحَلّافُ، وَ الفَقِیهُ الْمخْتالُ، و الشَّیخُ الزّانی وَ الاِمامُ الجابِرُ [چهارکس را خداوند دشمن دارد: فروشنده قسم‌خور، فقیه متکبّر، پیر زناکار، و پیشوای ستمگر].

اَربَعةٌ یَنْظُرُالله اِلَیهِم و یُزَکّیهِم: مَن فَرَّجَ عَن لَهفان کُربةً، و من اَعتَقَ نَسمَةً مُؤمنةً، و من زَوَّجَ عَزَباً، و من حَجَّ صَرُورةً.

اَلغِیبَة عَلی اَربَعةِ اَوجُهٍ: اَلأَوَّلُ یَنجَرُّ اِلی الکُفرِ، و الثّانی اِلی النِّفاقِ و الثّالِثُ الی المَعْصِیةِ. و الرّابعُ الی المُباحِ: اَمّا اَنَّ الغِیبَة تَنجر اِلی الکُفرِ مَن اَغتابَ مُسلِماً قیلَ لَه: لَم تَغتَب؟ قالَ: لَیسَ هذا غِیبَةً، فَهُو کُفرٌ. و اَمّا اَنَّهُ یَنجَرُّ اِلی النِّفاقِ مَن اغتابَ مُسلِماً و لم یَذکِرُ اسمُهُ، و المُسْتَمِعُونَ یَعرِفُونَهُ، و امّا اَنَّهُ یَنْجَرُّ اِلی المعصِیَةِ، من اغتابَ مُسلِماً بِشَیءٍ و اِذا سَمِعَ یُسیءُ. و اَمّا اَنَّهُ یَنجَرُّ اِلی المُباحِ. فَغِیبةُ الاَمیرِ الفاسِقِ الجابِرِ.

من طَوَّلَ شارِبَهُ عُوقِبَ بِاَربَعةِ مَواطِنَ: الاوَّلُ لاَ یَجِدُ شَفاعَتی، و الثانی لا یَشْرَبُ مِن حَوضی. و الثّالِثُ یُعَذَّبُ فی قَبرِه. و الرّابعُ یُبعَثُ اِلیهِ مُنکِرٌ و نَکیرٌ بِالغَضَبِ.

اَرْبَعةٌ لِاَرْبَعةٍ لا لِأَربَعَةٍ: اَلمالُ لِلاِنفاقِ لا لِلاِمْساکِ، وَ العِلمُ لِلعَمَلِ لا لِلْمُجادَلَةِ، و العَبدُ لِلتَّعبُّدُ لا لِلتَّنِعّمُ، و الدُّنیا لِلعِبرَةِ لا لِلْعَمارَةِ.

لابُدَّ للمؤمن من اربعة اشیاء: دابَّةٍ فارِهةٍ، و دارٍ واسعةٍ، و ثیابٍ جمیلةٍ، و سراجٍ مُنیرٍ. قالُوا: یا رَسُول الله لَیسَ لنا ذلِکَ، فما هِی؟ قال: اَمّا الدّابةُ الفارِهَة فعقلُه، و أمّا الدّارُ الواسِعة فبصَرَهُ، و امّا الثّیابُ الجمیلَةُ فحیاؤُهُ، و اما السَّراج المنیرُ فَعِلمُهُ.

البِطّیخُ اربَعةٌ: حُلوٌ و مُرٌّ وَ تَفَهٌ و حامِضٌ. فالحلو یُنبتُ اللَّحلم، و المرُّ یَقطعُ البلغَم، و التَّفهُ یُسکِّن الحرارَة، و الحامِضُ یَقطعُ الصَّفراءَ.

أَرْبَعٌ لاٰ یَدْخُلُ بَیْتاً واحِدَةٌ مِنْها إِلّاٰ خَرِبَ، و لَمْ یَعْمُرْ بِالْبَرَکَةِ: الْخِیانَةُ، وَ السِّرْقَةُ، و شُرْبُ الْخَمْرِ، وَ الزِّنا [چهار چیز است که هر یک از آنها در خانه‌ای در آید خراب شود و به برکت آباد نگردد: خیانت و دزدی و شرابخواری و زنا].

الْأُمَّهاتُ أَرْبَعَةٌ: أُمُّ الْأَدْوِیَةِ، و أُمُّ الْآدابِ، و أُمُّ الْعِباداتِ، و أُمُّ الْأَمانِیِّ: أَمّا أُمُّ جَمیعِ الْأَدْوِیَةِ، فَقِلَّةُ الْأَکْلِ. و امّا أُمُّ جَمیعِ الْآدابِ، فَقِلَّةُ الْکَلامِ. و أمّا أُمُّ جَمیعِ الْعِباداتِ فَقِلَّةُ الذُّنُوبِ. و أَمّا أُمُّ جَمیعِ الْأَمانِیِّ فَالصَّبْرُ.

لا تَصلُح عَوامُّ اُمّتی اِلّا بِخَواصِّها. قیلَ: ما خواصُّ اُمَّتِکَ؟ فقال: خواصُّ اُمَّتی اَربعةٌ: الملوکُ، والعُلماء، و العُبّادُ، و التُّجارُ. قیل: کَیفَ ذلِکَ؟ قالَ: الملوکُ رُعاةُ الخلقِ، فَاذا کانَ الرّاعی ذئباً، فَمن یَرعی الغَنَم، و العُلماءُ اَطبّاءُ الخلقِ، فَاذا کانَ الطَّبیبُ مریضاً، فمن یُداوِی المریضَ، و العُبّادُ دَلیلُ الخلق، فَاذا کان الدَّلیلُ ضالّاً، فمن یَهدِی السّالِکَ، و التُّجارُ اُمناءُالله فی الخلقِ، فَاذا کانَ الاَمینُ خائِناً، فَمن یُعتَمَدُ عَلیهِ.

اَربَع لَعَنهمُ اللهُ مِن فَوقِ عَرشِه، فَاَمَّنَتْ عَلیه مَلائِکَتُهُ: اَلّذي یَحصُرُ نَفسهُ فَلا یَتزوَّجُ، و لا یَتَسرَّی، لَئِلّا یُولَد لَهُ. و الرَّجُلُ یَتَشبَّهُ بالنِّساءِ و قَد خَلقَهُ اللهُ ذَکراً.

وَ المرأة تُتَشبَّهُ بِالرِّجالِ، و قَد خَلَقها الله اُنثی، و مُضَلِّلُ النّاسِ، یُریدُ الّذي یَهزءُ بِهم. یَقُولُ لِلْمُسلم: هَلُمَّ اُعطِک، فَاذا جاءَ یَقولُ: لَیسَ مَعی شَیءٌ. و یَقولُ لِلمَکُوفِ اتقِّ الدّابَّةَ، و لَیسَ بَین یَدیهِ شَیءٌ و الرَّجُلُ یَسئَلُ عَن دارِ القَوم فَیُضِلُّه.

خَمسٌ بِخَمسٍ. قِیلَ: ما خَمسٌ بِخَمسٍ؟ قالَ: ما نَقَضَ قَومٌ العَهدَ، اِلّا سَلَّط اللهُ عَلَیهم عَدوّاً، و ما حَکمُوا بِغَیرِ ما اَنزَل اللهُ، اِلّا فَشافیهم الفَقرُ. و ما ظَهرَتْ فیهم الفاحِشَةُ اِلّا فَشافیهم الموتُ. و لا طَفَّفُوا الکَیلِ اِلّا مِنُعُوا النَّباتَ و اُخِذوا بالسِّنینَ. و لا مَنَعُوا الزَّکوةَ اِلّا حُبِسَ عَنهمُ المطَرُ [پنج چیز از لوازم پنج چیز است: گفتند: چیست آن پنج چیز؟ گفت: سنت کسانی که پیمان شکنند دشمنان بر آنها مسلط شود و کسانی که برخلاف عهد آنچه خدا گفته قضاوت کنند فقر میان آنان رواج یابد، و کسانی که بی‌عفتی میان آنها رواج یابد مرگ ناگهانی میان آنها شایع شود، و کسانی که کم‌فروشی پیشه کنند به قحط دچار شوند و کسانی که زکات ندهند به خشکسالی مبتلا گردند].

مَن اَهان خَمساً خَسِرَ خَمساً: مِنَ اسْتَخفَّ بالعُلماءِ خَسِرَ الدّینَ، و مِنَ اسْتَخفَّ بالاُمراءِ خَسِرَ الدُّنیا، و من اسْتخفَّ بِالمیزانِ خَسِر المنافِعَ، و من اسْتَخفَّ بِالأَقرباءِ خَسِر المروَّةَ، و من اسْتَخَفَّ بِاَهله خَسِر طَیب عَیشِه.

خَمسةُ اَشیاءَ فَلابُدّ لَهُ مِن خَمسةٍ، و لابُدَّ لِصاحبِ الخَمسةِ منَ النّار:

اَلاوَّلُ: مَن شَرِبَ المثلَّثَ فَلابُدّ لهُ من شربِ الخَمرِ، و لابُدّ لِشاربِ الخَمرِ مِن النارِ.

الثّانی: من جالَسَ النِّساءَ، فَلابُدّ له مِن الزِّنا، و لابُدَّ لِلزّانی مِن النّار.

الثّالث: مَن لَبِس الثِّیابَ الفاخِرَة، فَلابُدّ له مِن التَّکبُّر. و لابُدّ لِلمتکبِّر مِن النار.

الرّابع: مَن جَلَس على بساطِ السُّلطان فَلابُدّ اَن يَتكلَّم بِهوَي السُّلطانِ، و لابُدّ لمن يَتكلَّمُ بِهواه مِنَ النّار.

الخامِسُ: مَن باعَ و اشْتَرِي بلا فِقهِ، فَلابُدّ لَه من الرِّبا، و لابُدّ لِاَكلِ الرِّبا مِنَ النّارِ.

لا تَجلسُوا عِندَ كلِّ عالم لا يَدْعُوكُم من خَمسٍ الى خَمسٍ: مِنَ الشَّكِّ الى اليَقين. و مِنَ الرِّيا الى الاِخلاصِ، و من الرَّغبةِ الى الزُّهدِ، و مِنَ الكِبرِ الى التَّواضع و من العَداوَة الى المحبَّةِ.

سَيَأتى زَمانٌ على اُمَّتى يُحِبُّون خَمساً، و يَنْسَونَ خَمسا:

يُحِبّون الدُّنيا و يَنْسُون الاخِرة، و يُحبُّون المالَ و يَنسَون الحِسابَ، و يُحبُّون النِّساءَ و يَنسَونَ الحُورَ، و يُحبُّون القُصورَ و يَنْسَوْنَ القُبورَ، و يُحبّون النَّفس و يَنسونَ الرَّبَّ، اُولئک بَريئُونَ مِنّى و اَنا بَرىءٌ مِنْهُم.

مَن تكلَّم بِكلام الدُّنيا فى خَمسَة مَواضِعَ، اَحبَطَ اللهُ عَمَلَهُ سَبعينَ سَنَةً:

اَوّلها: فى المَسْجِد، و ثانيها: عِندَ قَرائَةِ القُرآنِ، و ثالِثُها: عِندَ تَشييع الجَنائِزِ، و رابعها: فى المقبَرَةَ، و خامسها: عند الْاَذانِ.

اِذا كانَ يَومِ القِيمَة، يَخْرجُ مِن جَهنَّم عَقربٌ اِسمُها حَريشٌ، رأسُها بِالسَّماء السّابِعَةِ، و ذَنَبُها بِالاَرضِ السّافِلَة، و فَمُها بَينَ المشرِقِ و المغْرِبِ، فتقُولُ بِالعرَصَاتِ بِالصَّوتِ الاَعلى: اَين أَهلي أَين أَهلى؟.

فَيقُولُ جبرئيل: لِمَن اَردتَ؟ فَتَقُول: خَمسةَ نَفَرٍ من اُمَّة مُحمّدٍ ﷺ: اَلاوَّل: تاركُ الصَّلوةِ. الثّانى: مانِعُ الزّكوة. الثّالِثُ: شارِبُ الخَمرِ. الرّابعُ: عاقُّ الوالِدَينِ. الخامِسُ: من يَتكلَّمُ بِكلامِ الدُّنيا فى المَساجِدِ. فَتَلْتَقطُهُم كَما تَلتقَطُ الطّائِرُ و تَرجَعُ اِلى النّارِ.

اِنَّ فى جَمعِ المالِ خَمسة أَشياءَ: اَلعَنا فى جَمعِه، وَ الشُّغلُ عَن ذِكرِاللهِ باصلاحِه وَ الخَوفُ مِن سالِبِه و سارِقِه، و احتِمالُ اِسم البُخل لِنَفسِه، و مُفارَقةُ الصّالِحينَ لِاَجلِه.

و فى تَفريْقِه خَمسةُ أشياءَ: رَاحَةُ النَّفسِ مِن طَلَبِه، و الفِراقُ لِذِكر اللهِ مِن حِفظِه و الأَمنُ من سالِبه و سارِقِه و اكتِسابُ اِسم الكِرامِ لِنفسِه، و مُصاحَبةُ الصّالِحينَ.

نَزَلَ القُرآنُ عَلى خَمسةٍ: حَلالٌ و حَرامٌ و مُحكَمٌ و مُتشابَهٌ و أمثالٌ، فَاحِلُّوا الحَلالَ، و حَرِّمُوا الحَرامَ، و اعْمَلُوا بِالمحكِمَ و آمِنُوا بالتَّشابُهِ، واعْتَبِرُوا بِالاَمثالِ.

النّاسُ عَلى خَمسِ مَراتِبَ: مِنهُم من يَرى انَّ الرِّزقَ مِنَ الكَسْبِ فَهُو كافِرٌ، و مِنْهم مَن يَرى اَنَّ الرِّزقَ مِن اَللهَ و اَنَّ الكَسبَ سَببٌ فَلا يَدرى يُعطيه اَمْ لا؟ فَهُو مُنافِقٌ، شاكٌ،

و مِنْهُم من یَری اَنَّ الرِّزقَ مِنَ الله و اَنَّ الکسَب سَببٌ، فَلا یُوْدّي حقَّه و یَعصی اللهَ مِن أَجْلِ الکَسبِ فَهُو فاسِقٌ و مِنهُم مَن یَری اَنَّ الرِّزقَ من الله و یَریَ الکَسبَ سَبَباً و یُوْدّی حَقّه و لا یَعصی اللهِ لاَجل الکَسب، فَهُو مُوْمنٌ مُخلصٌ.

مَن تَعَلَّم العِلم لِلتَکبّر ماتَ جاهِلاً، و من تَعَلَّم لِلقَول دُونَ العَملَ ماتَ مُنافقَاً و مَن تَعَلَّمَهُ لِلمُناظرةَ ماتَ فاسِقاً و من تَعَلَّمُهُ لِکثرَةِ المالِ مات زِندیقًا، و من تَعلَّمهُ لِلعَمِلَ ماتَ عارِفاً.

خَمسةٌ مِن مَصائِبِ الْاخِرَة: فُواةُ الصَّلوةِ، و مَوتُ العالِمِ و رَدُّ السّائِلِ، و مُخالَفةُ الوالِدَینِ و فوتُ الزَّکوةِ.

خَمَسةٌ مِن مَصائِبِ الدُّنیا: فَوتُ الحَبیبِ، و ذَهابُ المالِ، و شَماتَةُ الاَعداءِ، و تَرکُ العِلمِ و امْرأَةُ سُوءٍ. [پنج چیز از مصائب دنیاست: مرگ دوست و تلف شدن مال، و سرزنش دشمنان و ترک دانش و زن بد].

رَویَ اَبُوأَمامةِ: إِنَّه لا نبیّ بَعدي، و لا اُمّة بَعدکُم، اَلا فَاَعبُدُوا رَبَّکُم و صَلّوا خَمْسَکُم، و صُومُوا شَهرَکُم و حُجُّوا بَیتَ رَبّکُم و أَدُّوا زَکوةَ أموالِکُم طَیّبةً بِها أَنفُسُکُم، و أَطَیعُوا وُلاةَ أَمْرِکُم تَدْخُلُوا جَنَّة رَبّکُم.

سِتّةٌ لَعَنَهُمُ اللهُ و کلُّ نَبّیٍ مُجاب: اَلزّائِدُ فی کِتابِ الله، و المَکَذِّبُ بِقَدرِ الله، و التّارِکُ لِسُنَّتی، و المسْتَحِلُّ مِن عِتْرَتی ما حَرَّمَ الله، و التَّسَلُّطُ بِالجَبرُوتِ لِیُذِلَّ مَن اَعزَّهُ الله، و یُعِزَّ مَن أذلَّهُ اللهُ، و المسْتَأثِرُ بِفیءِ المسْلِمینَ، المُسْتَحِلُّ لَهُ.

سَبْعَةٌ یَظلُّهُم الله في ظِلّه یَومَ لا ظِلّ إلّا ظِلُّهُ: إمامٌ عادِلٌ و شابٌّ نَشَاءَ فی عِبادَةِ اللهِ. و رَجُلٌ قَلبُهُ مُعَلَّقٌ بِالمسْجِدِ إذا خَرجَ مِنهُ حَتّی یَعُود إلَیهِ، و رَجُلانِ تَحابّا فی اللهِ فَاجْتَمَعا علی ذلِکَ و اَفتَرَقا عَلَیه[1]، و رَجُلٌ ذَکرَ الله خالِیاً فَفاضَت عَیناهُ وَ رَجُلٌ دَعَتهَ أمرَئَةٌ ذاتُ مَنْصِبٍ وَ جَمالٍ فَقالَ: إنّی أخافُ اللهَ [رَبَّ الْعالَمینَ]، وَ رَجُلٌ تَصدَّقَ بِصَدقَةٍ فَاَخْفاها حَتّی لا تَعْلَمُ شِمالُهُ ما تُنْفِقَ یَمینُهُ [هفت کسند که خداوند در روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست به سایه خویششان می‌برد: پیشوای عدالتگر و جوانی که در کار عبادت بزرگ شود، و مردی که وقتی از مسجد برون شود دلش بدان پیوسته تا بدان جان باز گردد، و مردانی که در راه خدا دوستی کنند و بر آن فراهم آیند و بر آن جدا شوند، و مردی که به خلوت خدا را یاد کند و چشمانش اشک‌ریز

---

۱. متن: و رجلان کانا فی طاعة فاجتمعا علی ذلک و تفرقا